

سُورَةُ الْغَافِرِ



Ketabton.com

تفسير احمد



ترجمه و تفسير سورة «غافر»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة غافر

جزء 24

سورة غافر در مکه نازل شده و داراي هشتادو پنج آيه و نه ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره به سبب آن كه آيه: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» [سورة غافر: 3] در آغازين آيات آن قرار دارد، به سوره ي «غافر» مشهور است. «غافر» از اوصاف والا و آسماي حسني الله تعالى است. غافر: بمعني آمرزگار، آمرزنده. قابل التوب: پذيرنده ي توبه، توبه پذير.

قابل ياد آوري است كه: اين سوره به سبب آن كه مشتمل بر داستان «مؤمن آل فرعون» است، به آن سوره ي «مؤمن» هم گفته ميشود و برخي نيز آن را سوره ي «طول» مي نامند. «ذي الطول» (آيه 3: سوره غافر).

سوره غافر اولين سوره از سوره هاي هفت گانه پيماي اي است كه با «حم» آغاز ميشوند.

جلال الدين سيوطي از ابن عباس (رض) و جابر بن زيد درباره ترتيب اين سوره ها روايت کرده است: سوره هاي «حواميم» به همين ترتيبي كه در مصحف دارند، به دنبال سوره «زمر» پشت سر هم نازل شده اند. يعني: اول سوره «مؤمن» نازل شد، سپس سوره «سجده»، بعد از آن سوره «شوري» و همين طور به ترتيب سوره هاي: «زخرف»، «دخان»، «جاثيه» و «احقاف» و در ميان آنها هيچ سوره ديگري نازل نگرديد.

تعداد آيات، كلمات، و حروف سوره غافر:

طوريكه در فوق هم تذكر داديم تعداد آيات اين سوره به (85)، تعداد كلمات آن به (1228)، و تعداد حروف آن به (5109) حروف ميرسند. (البته با در نظر داشت اختلاف نظريات علماء در باره اين اعداد).

تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را ميتوانيد در سوره طور تفسير احمد مطالعه فرمايد.

معاني نام سوره غافر:

طوريكه در فوق هم يادآور شديم، به لحاظ دارا بودن داستان بسيار جالب و آموزنده مؤمن آل فرعون به اين نام گذاري شده است. و از نام هاي ديگري اين سوره ميتوان از مؤمن، الطول، حم اولي نام برد.

ارتباط سوره غافر با سوره قبلي:

مناسبت سوره غافر با آخر سوره زمر در اين است كه چون در آنجا حال كافرين و حال مؤمنان را ذكر كرد در اينجا ذكر فرمود كه او «غافر الذنب و قابل التوب» است تا دعوتي

از کافر به ایمان و کنده شدن او از آنچه که در آن بوده است باشد، و اینکه باب توبه باز است. (البحر المحيط فی التفسیر، جلد 9، صفحه 232).

سایر خصوصیات این سوره:

در قرآن عظیم الشان از اینجا تا سوره احقاف هفت سوره، پشت سر هم که با حروف رمز (حم) آغاز میشوند به نام (حوامیم) و یا (حامیمات) نامیده میشوند که همه آنها از وحی قرآن و کتاب خدا سخن می گویند و ارتباط معنوی حروف رمزی (حم) با مساله وحی و نزول قرآن و کتاب روشن میسازد.

حضرت ابن مسعود فرموده است که «آل حم دیباج القرآن» دیباج به لباس ابریشم گفته میشود که هدف از آن آرایش و زینت است، و مسعر بن کدام فرموده است به آنها عرایس گفته میشود، یعنی: عروس ها، و حضرت ابن عباس فرموده است که هر چیز مغز و خلاصه دارد، و خلاصه قرآن حم یا حوامیم است، تمام این روایات را امام عالم ابو عبید قاسم بن سلام در کتاب «فضایل القرآن» خود آورده است، و حضرت عبد الله فرموده است که: قرآن به آن می ماند که کسی برای آسایش زن و اطفال خود در جستجوی مکانی براید، و جای سر سبز و شاداب را دیده خوشحال باشد که ناگهان وقتی پیش برود و باغ های را بباید که ماده نبات در زمین آنها، بیشتر باشد، و به مشاهده آنجا بگوید که من سرسبزی بارندگی را قبلاً دیده خوشحال بودم، اما اینجا از آنجا شگفت آور تر است، پس به او گفته می شود که سر سبزی قبلی مانند عموم قرآن است و این روضات مانند «آل حم» در قرآن است، بنابر این حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است که: وقتی من قرآن را تلاوت کرده بر آل حم میرسم گویا به من در آن تفریح بزرگی دست میدهد.

محتوای سوره غافر:

سوره «غافر» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم از جمله سوره های مکی بوده و مانند سایر سوره های مکی عمدتاً به امور عقیده توجه و تمرکز دارند، و تقریباً موضوع عمده و برجسته‌ی سوره عبارت است: رویارویی و صف آرایی دائم میان حق و باطل، مطالبی در رابطه با توحید و خدا شناسی، تدبیر خداوند در جهان خلقت، مطالبی در باره معاد و رستاخیز، مسائل جهان گردی و سیر در عالم تکوین، داستان های به هم پیوسته پیامبران، ماجرای مؤمن آل فرعون.

همچنان در این سوره با یادآوری صفات نیکو و آیات با عظمت خدا شروع شده، بعد از آن به موضوع جدال کافران در باره آیات خداوند متعال اشاره کرده است با اینکه آیات کاملاً آشکار و متجلی است، مجادله‌گران و دشمنان در مقابل آن از در جدال و دشمنی و مخالفت درآمده‌اند.

در سوره غافریه سرنوشت گذشتگان اشاره کرده است که خداوند متعال همچون توانمندی مقتدر آنها را به شدت گرفت و احدی از آنان در نرفت.

هکذا در لابلای این فضای خوفناک، منظره و دیدگاه حاملان عرش ترسیم می شود که خاشعانه و فروتنانه به راز و نیاز و توبه و استغفار می پردازند.

سوره غافر در باره‌ی بعضی از مناظر و احوال آخرت به بحث پرداخته است، که ناگهان بندگان برای محاسبه و باز خواست ایستاده و در پیشگاه پادشاه عادل ظاهر می شوند، در حالیکه بیم و هراس آنان را فراگرفته است. در آن هنگام بر اثر شدت اضطراب و آشفتگی،

نزدیک است دل‌ها از جاء کننده شوند، در چنان روزی پراضطراب و هولناک، انسان به پاداش و کیفر عمل خود می‌رسد، نیکان به نیکی و تبهکاران به عذاب می‌رسند.

سوره غافر بعد از آن بحث درباره‌ی ایمان و طغیان به میان می‌آید و در دعوت از فرعون گردنکش و ستمکار توسط حضرت موسی علیه السلام نمایان میشود که فرعون، با کبریا و جبروتش میخواهد، حضرت موسی و پیروانش را نابود کند. در خلال این داستان سناریوی تازه‌ای بر ملا می‌شود که در داستان قبلی موسی مطرح نشده و آن عبارت است از پیدا شدن یک نفر مؤمن از خانواده‌ی فرعون که ایمان خود را پنهان کرده است. و با لطف و احتیاط کلمه‌ی حق را ابراز می‌دارد و بعد از آن ایمانش را به صراحت و روشنی اعلام می‌کند، و داستان با هلاکت و غرق شدن فرعون گردنکش و ستمکار و یاران و هوادارانش و رستگاری دعوتگر مؤمن و سایر مؤمنان به آخر میرسد.

همچنان سوره به ذکر بعضی از آیات مکنون در عالم هستی پرداخته است که گواه عظمت الله تعالی و گویای یگانگی و جلالش میباشد، خدایی که برایش شریک قرار میدهند و به آیاتش کافرند. و مثال بی‌نا و نابینا را برای مؤمن و کافر زده است که مؤمن از جانب خدا روشنایی و بصیرت دارد، و کافر در تاریکی دست و پا می‌زند.

سوره غافر با بیان سرانجام تکذیب‌کنندگان و گردنکشان ستمکار و منظره‌ی عذابی که در حین غفلت و از خود بی‌خبری آنان را فرا می‌گیرد، سوره خاتمه می‌یابد.

فضیلت سوره غافر:

در فضیلت این هفت سوره یعنی حوامیم رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف ذیل فرمودند: «لکل شیء ثمره وإن ثمره القرآن نوات حم، هن روضات حسنات مخصبات متجاورات، فمن أحب أن یرتع فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم». (برای هر چیز ثمره‌ای است و ثمره قرآن همانا سوره‌های دارای حم است.)

این سوره‌ها بوستان‌های زیبای حرم، سرسبز و پر محصولی هستند که پهلو به پهلو هم قرار دارند پس کسی که میخواهد در بوستان‌های بهشت بخرامد، باید حوامیم را بخواند. همچنین در حدیث شریف راجع به فضیلت سوره «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آیه‌ی الکرسی و اول حم المؤمن را «حم» الیه مصر» (در اول روز) بخواند، در آن روز از هرگونه بدی‌ای محفوظ و در امان می‌ماند». و این را امام ترمذی روایت کرده که در سندش یک راوی «متکلم فیه» است. (ابن کثیر جلد 4 صفحه 69)

همین طور در باره فضیلت خواندن این دو سوره در شب، نیز حدیثی نقل شده است.

حفظ از دشمن:

در سنن ابی داؤد ترمذی با سند صحیح از حضرت مهلب بن ابی صفره روایت است که فرمود: چنین شخصی به من گفته است که شخصاً از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده که او به هنگام جهاد شبی برای حراست فرمود: اگر بر شما در شب شبی خون زده شود «حم لا ینصرون» را بخوانید با این مطلب که با «حم» این دعا را بخوانید که دشمن شما پیروز نگردد و در بعضی روایات «حم لا ینصروا» بدون نون آمده است بس با این مطلب که وقتی شما «حم» می‌گویند دشمن پیروز نمی‌شود از این معلوم شد «حم» قلعه‌ی مستحکم از دشمن است. (بنقل از تفسیر ابن کثیر).

ترجمه و تفسیر سوره غافر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

خواننده میشود: «حا. میم»؛ به سکون میم آخر یا به فتح آن که از جمله حروف مقطعات است، که در آغاز برخی از سوره ها آمده است و فهم کلی همین است که (مفهوم این حروف به الله تعالی معلوم است). و خداوند متعال به مراد خویش در فرود آوردن آنها دانانتر میباشد. (۱) «حم» حروف مقطعه به اعجاز قرآن اشاره دارد و انسان را راهنمایی می کند که این قرآن اعجازگر از امثال این حروف هجایی نظم یافته است. در ضمن قابل یاد آوری است که: این سوره یکی از هفت سوره ای است که همگی آنها با دو حرف «حا - میم» شروع شده که «حوامیم هفتگانه» یا «آل حامیم» نامیده می شوند.

«حم» برخی از مفسرین فرموده اند که آن خداوند است، اما به نزد ائمه متقدمین همه ی حروف مقطعات از متشبهاتند که معنی آنها را طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم الله عزوجل می داند یا رمزی میان خدا متعال و رسولش می باشد. الله متعال این سوره را با ذکر اوصاف پرهیزگاران شروع کرده و آن را با حروف «مقطعه» آغاز فرموده است.

خواننده گان محترم!

سوره غافر طوریکه یاد آور شدیم از جمله سوره های است که: آغاز آن با «حم» حروف مقطعه می باشد. آوردن این حروف هجائی، توجه منکرین و مخالفین قرآن را بخود جلب می کند؛ زیرا برای اولین بار، الفاظی به سمع آنان می رسد که در محاوره و گفتگوی آنان غیر معمول و غیر متداول است. پس آنان را به آیات متوجه می کند. این حروف و امثال آن به اعجاز قرآن اشاره دارند؛ زیرا این کتاب از همان حروف و کلماتی ترکیب و تنظیم شده است که کلام و گفتار آنها از آن ترکیب و تنظیم می شود، و وقتی که از آوردن مانند آن عاجز و ناتوان باشند، این خود برهان و دلیلی قاطع و مهم بر اعجاز قرآن است.

علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالیکه می بینیم قرآن از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه می باشد، نظم و ترکیب یافته است.

جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است. امام ابن تیمیه نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطعه» افتتاح شده اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می کنند؛ مانند «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ الْمَصْدُوقُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ و دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن. (مختصر تفسیر ابن کثیر 27/1. «تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی سوره بقره).

خواننده گان محترم!

در آیات (1 الي 6) مطالبی در باره: سرچشمه‌ی نزول قرآن، جدال بی باوران در برابر آیات آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٢﴾

فرو فرستادن این کتاب از جانب خداوند قادر و دانا است. (۲)
یعنی او دانا ست؛ چنان‌که هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست، با عزت‌ش بر دیگران قهر و غلبه دارد و با علمش بهترین حکم را صادر می‌کند.

«عزیز»: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بربندد.
«علیم»: بسیار دانا است به خلقش و به آنچه که می‌گویند و می‌کنند.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهِي الْمَصِيرُ ﴿٣﴾

(پروردگاری که) آمرزنده گناه (و) قبول کننده توبه (است). سخت سزادهنده و صاحب نعمت فراوان (می باشد). هیچ معبودی به حق جز او نیست، بازگشت (همه) به سوی اوست. (۳)
«غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» معنی لفظی غافر الذنب آمرزنده گناه و معنی قابل التوب قبول کننده توبه است. این دو لفظ از هم جدا آورده شوند اگرچه مفهوم هر دو تقریباً یکی است معلوم میشود، و جهش در غافر الذنب» اشاره به این است که خدا بر این توانا ست که گناه کسی را جز توبه هم بیامرزد، و آمرزیدن توبه کنندگان صفت دیگری است.
(مظهري معارف القرآن محمد شفيع عثمانی دیوبندی)

«قَابِلِ»: قبول کننده. پذیرنده.

«التَّوْبِ»: جمع تَوْبَةٍ، بازگشت ها. یا این که مصدر است و به معنی بازگشتن.

«الطَّوْلِ»: معنی لفظی طول وسعت و غناست، و به معنی قدرت، احسان و انعام، هم آمده است. (ملاحظه شود سوره های: نساء: 25، توبه: 86).

«ذِي الطَّوْلِ»: دو معنا دارد که 1: صاحب فضل و عطا که رمز مهر الهی است و 2: صاحب قدرت که رمز قهر الهی است.

لطف، محبت، قهر و غضب الهی را باید در کنار هم دید، تا نه یأس بوجود آید و نه هم غرور. ابن ابی حاتم و حافظ ابو نعیم از یزید بن اصم (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: مردی دلیر، شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمر بن خطاب (رض) می‌آمد. عمر (رض) مدتی او را ندید. بعد از چند روزی از اصحاب کرام پرسید: فلان بن فلان چه شد؟ او کجاست که نمی بینمش؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! آخر او گرفتار می‌گساری شده است. عمر (رض) کاتیش را خواست و به او گفت؛ بنویس: از عمر بن خطاب به سوی فلان بن فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می‌گویم که معبودی جز او نیست.

«آمرزنده گناه است و پذیرنده توبه، سخت‌کیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست».

سپس به اصحاب (رض) گفت: به بارگاه خداوند لایزال در حق برادران دعا کنید که با قلب خویش به سوی او رو آورد و خداوند متعال بر او توبه پذیر گردد. پس چون شخص توظیف شده نامه حضرت عمر (رض) را به وی رساند، او شروع به خواندن آن نمود و مسلسل نامه به تکرار مطالعه مینمود، بخصوص این آیه مبارکه: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ» [غافر: 3].

و با خود چنین زمزمه مینمود: آری! الله متعال مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می‌کرد آنگاه به شدت گریان کرد و از

نوشیدن شراب بطور کامل دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه اش به حضرت عمر (رض) رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان و تعالی بخواهید که بر او توبه پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وی معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وی، او را به باد دشنام و سرزنش بگیرید تا بر لجاجت آید و بر گناه خود پای فشارد.

در این هیچ جای شک نیست که: عذاب الهی ناشی از عمل خود ما است، در غیر آن الله تعالی همیشه دارای لطف و مهربانی است.

«توب»: توب و توبه و متاب: رجوع، یعنی رجوع از معصیت گفته است ولی رجوع مطلق صحیح است.

توبه در پیری:

دروازه توبه و راه بازگشت به سوی پروردگار را هیچ کس نمیتواند مسدود و بند سازد، و در همه وقت و انسان که در همه ای ادوار زندگی باشد، دروازه توبه برایش باز هست ولی در وقت سكرات موت نه. و همچنین هنگامی که آفتاب از مغرب طلوع میکند که یکی از علائم بزرگ قیامت می باشد و علت عدم پذیرفته شدن توبه در این دو وقت این هست که در این لحظات همه کس به الله متعال ایمان خواهند آورد، ولی این ایمان، ایمان بعد از معاینه و آشکار شدن حقیقت هست، لذا از هیچکس پذیرفته نمیشود، ولی تا زمانی که سكرات نیامده و آفتاب از مغرب طلوع نکرده، هر شخصی میتواند توبه کند و به خداوند بزرگوار برگردد و خداوند متعال توبه کنندگان را دوست میدارد.

در روایتی پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند که: «قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلِيَّ أَنْ لَا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ، وَأَحْبَبْتُ عَمَلَكَ» (روایت مسلم)، یعنی: «مردی گفت: سوگند به خدا که خداوند فلانی را نمی آمرزد. خداوند فرمود: کیست که بر من سوگند میخورد که فلانی را نمی آمرزم همانا من او را آمرزیدم و عملت راضی نمودم».

بنابراین کسی نمیتواند بگوید که خداوند فلان را نمیخشد و یا جلو توبه او را بگیرد، پس این شخص باید هر چه زودتر به خداوند متعال برگردد و فریب شیطان را نخورد و از رحمت خداوند مأیوس نشود زیرا یأس از رحمت خداوند گناه کبیره هست و یعقوب علیه السلام به فرزندانش گفت: «إِنَّهُ لَا يَبِئْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (سوره یوسف 87)، یعنی: (بدرستی که از رحمت خدا جز گروه کافران نا امید نمیشوند).

و خداوند متعال میفرماید: «...إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (سوره البقره: 222)، یعنی: (بدرستی که خداوند آنانی که زیاد توبه نموده و بسیار پاکیزه کاری می نمایند را دوست میدارد).

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: (انما الاعمال بالخواتيم)، یعنی: (بدرستی که اعتبار اعمال به پایانش هست)، پس اگر کسی یک عمر عبادت خداوند کند ولی نهایتاً مرتد و کافر شود و بمیرد اعمالش به هدر خواهد رفت، و اگر کسی گناهکار باشد و سپس توبه کند و روی توبه بمیرد ان شاء الله گناهانش آمرزیده و رستگار خواهد شد.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ﴿٤﴾

و جز کافران کسی در آیات الهی مجادله نمی کنند، پس گشت و گذار آنان در شهرها نباید تو را فریفته سازد. (۴)

«جدال»: راغب اصفهانی در معنای لغوی جدال میگوید: جدال عبارت است از بحث و گفتگویی که به منظور کوبیدن طرف مقابل و غالب شدن بر او صورت می‌گیرد و علت اینکه به این گونه مباحث را مجادله میگویند این است که دو نفر در برابر یکدیگر به بحث و مشاجره می پردازند تا هر کدام فکر خود را بر دیگری تحمیل کند. جدال در اصطلاح علم منطق عبارت است از آن که انسان از مسلمات طرف مقابل، علیه او بهره برداری کند؛ در مقام استدلال از مقدماتی که طرف قبول دارد استفاده کند که این روش برای قانع کردن یا خاموش کردن طرف مقابل بسیار مؤثر است و چنانچه کیفیت بر خورد در این گونه استدلال، متین و خوب باشد همان جدال احسن است که قرآن آن را تحسین کرده است.

جدال احسن و جدال مذموم:

جدال اگر بحق باشد (یعنی برای اثبات یکی از عقاید حقّه باشد) و قصد و غرض از آن ارشاد و هدایت باشد و طرف مجادله دشمنی و عناد نداشته باشد، این «جدال احسن» است و «جدال مذموم» نیست، بلکه پسندیده است و از ثبات در ایمان حکایت می کند و یکی از نتایج نیرومندی معرفت و بزرگی نفس شمرده می شود و اگر جدال به حق نباشد، مذموم است و از رذائل قوه غضب یا شهوت به حساب می آید که همراه با عصبیت یا غلبه جوئی یا طمع مالی می باشد.

علامت جدال احسن، آن است که اگر مطلب حق از جانب طرف مقابل بیان شود هیچ ناراحتی در خود احساس نکند؛ چرا که هر دو به دنبال حق و حقیقت بودند اما علامت مجادله باطل آن است که اگر سخن حق بر زبان شخص مقابل جاری شود، جدال کننده ناراحت و نارام شود و بخواهد که آنچه او می گوید صحیح باشد و آن را به طریق جدال بر طرف مقابل تحمیل کند و در ضمن آن نقص و عیب و ایراد کلام او را ظاهر سازد.

نمونه‌هایی از جدال نیکو:

حضرت ابراهیم علیه السلام نمرود را به خداپرستی دعوت کرد و فرمود: خدایی را پرستش کن که مرگ و حیات به دست اوست. نمرود گفت: مرگ و حیات در دست من نیز هست. می توانم دستور اعدام دهم یا یک اعدامی را آزاد کنم.

هدف کلی آیه مبارکه همانا:

مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حق است و همین نوع از مجادله است که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است: **«لا تماروا فی القرآن فإن المراء فیہ کفر»**. «در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن عظیم الشان (یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن) کفر است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: **«هر کس باطلی را یاری دهد تا حقی را به وسیله آن دفع کند، در حقیقت ذمه خدا و ذمه رسولش از وی بیزار شده است»**. اما جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و بازگرداندن منکران و شکاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقرب جویان به آن تقرب می جویند چنانکه خداوند متعال فرموده است: **«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكُتُبِ إِلَّا بِأْتِي هِيَ حَسَنًا»** (سوره العنکبوت: 46). «و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید»

و در حدیثی آمده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم، صدای شخصی را شنید که در باره ی آیه از قرآن با هم جدال می کردند، آن حضرت چنان خشمگین رفته و بیرون آمد که آثار خشم در صورت مبارکش نمایان بود و فرمود: که امت های گذشته از آنجا هلاک شدند که در باره کتاب الله جدال می کردند. (رواه مسلم عن عبد الله بن عمر و بن شعب مظهري). قابل تذکر است آن جدال که قرآن و حدیث را آن را کفر قرار داده است، مراد از آن طعنه بر آیات قرآن و ایراد شبهات بیجا و جدال انداختن در آنهاست، یا معنای آیه ای از قرآن را چنان بیان کردند که مخالف به آیات دیگری قرآن و نصوص سنت باشد، که در حد تحریف است، اگر نه بحث تحقیق کلامی «مبهم و مجمل» تلاش مشکل و استنباط احکام و مسایل از آیه ایرا شامل نمیشود، بلکه آن موجب ثواب بزرگی است. (تفاسیر: بیضاوی، قرطبی، و مظهري).

شان نزول آیه 4:

931- ابن ابوحاتم از سدی از ابو مالک روایت کرده است: این قول خدا «مَا يَجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» در باره حرث بن قیس سهمی نازل شده است.

**كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ
وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥﴾**

پیش از آنان قوم نوح و اقوامی که بعد از آنان بودند [پیامبرانشان را] تکذیب کردند، و هر امتی تصمیم گرفتند تا پیغمبر خود را به عقوبت بگیرند، و به وسیله باطل مجادله کردند تا حق را نابود کنند، اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم) پس ببین عذاب الهی چگونه بود! (۵)

در آیات 12 و 13 سوره صاد نامی برخی از گروه ها و اقوام پس از حضرت نوح علیه السلام بشرح ذیل بیان گردیده است: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ» (پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب لشکر و قدرت (پیغمبران ما را) تکذیب کردند.

در این آیه مبارکه اشاره به یک واقعیت دارد که در بدو دشمنی با پیامبران مبارزه و جدال شکل قومی را بخود داشت، ولی بعد ها این مخالفت ها به شکل احزاب تغییر شکل میدهد. در مجموع نشان میدهد که: مخالفان انبیاء گاهی طاغوت ها بوده اند، مانند «فرعون» گاهی قبایل بودند، «قومهم» و گاهی به شکل تشکیلات سیاسی احزابی «احزاب» ولی در مجموع همه مخالفان، در مبارزه با رهبران آسمانی يك هدف مشترك را دنبال می نمودند که ایجاد موانع در تبلیغ و دعوت آسمانی آنان؛ ازار جسمی پیامبران و در نهایت قتل رهبران آسمانی و نابود کردن حق.

«وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ ﴿٥﴾» و هر یک از ملت های تکذیب کننده قصد کشتن و صدمه زدن به پیامبر خود را کردند. این کثیر میفرماید: با به کار بردن تمام وسایل ممکن تصمیم قطعی بر کشتن پیامبر خود گرفتند. و بعضی هم پیامبر خود را به قتل رساندند (مختصر ۲۳۵/۳).

آنان به حکم خواهش های نفسانی خود در مقابل صدای حق به مقابله و معرضه بر خستند، کوشش بعمل آوردند تا براهین الهی را با تکذیب و انکار نمایند؛ هدف نهایی آنان را خاموش ساختن نور خدا و طوریکه یاد آور شدیم جلوگیری از حق بود، از این رو الله تعالی آنان را

مجازات نمود و تباه شان ساخت. بین که انتقام پروردگار از دشمنان و عذاب او بر آنان چگونه بود؟

در طول تاریخ دیده شده است که؛ جزای الهی، گاهی برای برخی از انسان ها و اقوام در همین دنیا هم صورت می گیرد. و انتظار روز جزا را نمی کشد.

«هَمَّتْ»: قصد کرده است. توطئه چیده است (ملاحظه شود سوره های: مائده آیه 11، یوسف آیه 24، توبه آیات 13 و 74).

«يُدْحِضُوا»: دحض: سقوط و لغزیدن. ادحاض: ساقط کردن، «لِيُدْحِضُوا» تا باطل گردانند.

«فَأَخَذْتُهُمْ»: من ایشان را گرفتار کردم. من آنان را هلاک ساختم.

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٦﴾

و بدین سان حکم پروردگارت بر کافران تحقق یافت که ایشان دوزخی اند (۶)

امام طبری میفرماید: همان طور که عذاب برای اقوام تکذیب کننده ی پیامبران واجب آمد و عذاب من آنها را در برگرفت، همان طور هم عذاب بر افراد کافر قوم تو واجب و مقرر است؛ چون آنها اهل دوزخ و آتش هستند. (تفسیر طبری ۴۳/۲۴).

در این هیچ جای شکی نیست که؛ قهر خداوند بر کفار یکی از سنت های الهی است. و در این جزا الهی گزاف نیست بلکه بر اساس عدل و حق است.

مجازات و کیفر مجرمان از شئون ربوبیت است. عامل نابودی گذشتگان کفر بوده است. مؤمنان باید به خود بنازند که مقربان درگاه الهی است.

خواننده گان محترم!

در آیات (7 الي 9) موضوعاتی: حمله ی عرش (بردارندگان عرش)، مؤمنان را یار و یاورند. به بحث گرفته میشود.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾

کسانی که عرش را حمل می کنند و آنان که در اطراف (عرش) هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح میگویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می کنند (و میگویند): ای پروردگار ما! مهربانی و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس آنان را که توبه کرده و از راه تو پیروی کرده اند، بیامرزد و آنان را از عذاب دوزخ حفظ کن. (۷) برخی از مفسرین می نویسند که: این آیه به فضیلت توبه و اکرام بندگان مؤمن دلالت می کند؛ چنانچه فرشتگان را مقرر داشته شدند تا برای شان آمرزش بخواهند. همچنان دلالت دارد که راه خداوند حق است که او تعالی بدان راضی می شود.

«وَيُؤْمِنُونَ بِهِ» وجودش را تصدیق می کنند، و قبول دارند که جز او معبودی به حق موجود نیست. و از عبادت او سرپیچی نمی کنند. زمخشری گفته است: اگر گفته شود فایده ی فرموده ی «وَيُؤْمِنُونَ بِهِ» چیست؟ در حالیکه معلوم است حاملان عرش و عموم فرشتگان اند که به الله ایمان دارند؟ در جواب گفته میشود: این بیان فضیلت و شرف ایمان و ترغیب به پذیرش آن آمده است. (تفسیر الکشاف ۱۱۸/۴).

عرش چیست؟

در مورد اینکه عرش چیست؟ در جواب باید گفت که عرش: از جمله مسائلی هستند که ما از آنها اطلاعی نداریم زیرا الله تعالی آنرا به ما نیاموخته. آنچه که بر ما واجب است ایمان به آن می باشد، ما در مورد وظیفه دیگری نداریم و کنجکاو می باشیم در این موارد بی فایده و در نهایت بلکه مضر خواهد بود. ولی در قرآن عظیم الشان بیست بار به مبحث عرش الله اشاراتی بعمل آمده است.

«عرش»، در لغت تخت پایه بلند و «کرسی» تخت پایه کوتاه است. وقتی میخوانیم: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» کرسی او هستی را در بر گرفته، پس عرش او چگونه است؟

عرش یا کنایه از مرکز قدرت الهی است و یا مرکز صدور احکام الهی و مراد از «حاملان عرش» فرشتگانی هستند که تعداد شان هشت نفر معرفی شده است. «وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ» (سوره حاقه آیه 17) طوری که گفته شد: حقیقت عرش برای ما روشن نیست ولی از مجموع آیات شاید بتوان این مسأله را دریافت که جهان هستی دارای یک مرکز است و الله متعال بر آن مرکز احاطه می کامل دارد. «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» و اجرای ارادهی الهی از طریق فرشتگانی است که در اطراف این مرکز فرماندهی هستند.

تعداد حمل کنندگان عرش:

حمل کنندگان عرش چهار فرشته اند و روز قیامت تعداد آنان زیاد شده به هشت فرشته میرسند.

و عرش خداوند از بزرگترین مخلوقات خداست که روز قیامت هشت فرشته آنرا حمل می کنند.

و این بر قدرت و توانایی فرشتگان دلالت دارد، زیرا آنان این عرش بزرگ را که از بزرگترین مخلوقات خدا است بر دوش خود حمل می کنند.

بزرگی عرش خداوند متعال چقدر است؟

عرش از تمام آفریده های خداوند بزرگتر است و خداوند عرش را به بزرگی و عظمت توصیف نموده است: «وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (المؤمنون: 86) (و صاحب عرش عظیم است؟).

پیامبر صلی الله علیه وسلم بزرگی و عظمت عرش را به دو صورت بیان کرده است: اول: در قالب بزرگی و عظمت فرشتگانی که حامل عرش الهی هستند، چنانکه در سنن ابی داود به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است: «أَدْنَى لِي أَنْ أُحَدِّثَ عَنْ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ، مِنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ: مَا بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِهِ إِلَى عَاتِقِهِ مَسِيرَةَ سَبْعِينَ سَنَةً» صحیح سنن ابی داود: 895/3، حدیث شماره 3953. (خداوند به من اجازه داده است تا درباره فرشته ای از فرشتگان خداوند که حامل عرش خداوند است حرف بزنم. آن فرشته بقدری بزرگ است که از شانۀ تا نرمه دو گوشش مسافت هفتصد سال است.

دوم: در قالب ترسیم عظمت و بزرگی عرش در برابر آسمان ها و زمین و کوچکی آنها در برابر عرش، چنانکه میفرماید: «مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلْقَةِ مَلَقَاةٍ بَارِضٍ

فلاة وفضل العرش علي الكرسي، كفضل تلك الفلاة علي تلك الحلقة» حديث شماره 109 در سلسله احاديث الصحيحة (هفت آسمان و زمين در برابر كرسي مانند يك حلقه اي هستند كه در يك بيابان بزرگ افتاده باشد و بزرگي عرش در برابر كرسي، مانند بزرگي همان بيابان در برابر آن حلقه است).

آيا كرسي همان عرش است؟

كرسي همان عرش نيست ولي از ابن عباس (رض) روايت شده كه كرسي محل قرار گرفتن دو پاي الله تعالى است. و ابو منصور از هري اين روايت را از ابن عباس (رض) ترجيح داده و گفته است كه " وهذه رواية اتفق أهل العلم علي صحتها ومن روي عنه في الكرسي أنه العلم فقد أبطل " «و اين روايت، اهل علم بر صحت و درستي آن اتفاق کرده اند و كسي كه از او روايت کرده باشد كه منظور از كرسي علم است به خطا و اشتباه رفته است». (كتاب (مختصر الأسئلة والأجوبة علي العقيدة الواسطية)، ضبط شرحي الهراس وابن عثيمين للعقيدة الواسطية بالسؤال والجواب، تهيه و تنظيم: مضي بن عبيد معثم شمري).

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾

پروردگارا! آنان را به باغ هاي دائمي بهشت داخل گردان كه به ايشان وعده داده اي (و نيز هر كس از پدران و همسران و فرزندانشان را كه صالح و نيكوكار بودند (به همان بهشت داخل كن) بي گمان تو توانا و حكيمي. (٨)
امام ابن كثير مي فرمايد: يعني اينها و آنها را با هم جمع فرما تا با ملاقات هم در بهشت و در منازل همجوار يكدیگر چشمانشان روشن گردد. (مختصر ٢٣٦/٣).
«جَنَّاتٍ عَدْنٍ»: (ملاحظه شود سوره هاي: توبه آیه 72، رعد آیه 23، نحل آیه 31، كهف آیه 31).

«صَلَحَ»: شايسته شد، بایسته گردید و كار نيك كرد. (رعد آیه 23).
سعید بن جبیر (رضي الله عنه) مي فرمايد: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، مي پرسد كه پدر و پسر و برادرم كجايند؟ به وي گفته ميشود: آنها در عمل خود به پايه و اندازه تو نرسیده اند. ولي او ميگويد: من هم براي خود عمل کرده ام و هم براي ايشان. در آن هنگام است كه آنها در درجه به وي ملحق ساخته ميشوند». سپس سعید بن جبیر (رض) اين آيه را تلاوت كرد. (تفسير ابن كثير).

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾

و آنان را از عقوبت ها نگاهدار، و هر كه را در آن روز از (سزاي) بدی ها نگاهداري بي ترديد او را مورد رحمت قرار داده اي؛ و اين همان كاميابي بزرگ است. (٩)
«تَقِ» نگاهداري. به دور داري.

«يَوْمَئِذٍ»: آن روز كه قيامت است

«السَّيِّئَاتُ»: بدی ها. مراد عقوبت هاي دنيايي و كيفر هاي اخروي است. ذكر آن بعد از «عَذَابِ الْجَحِيمِ» از قبيل ذكر عام بعد از خاص است.

«الْفَوْزُ»: رستگاري. نيل به مقصود و رسيدن به مراد.

سليم بن عيسي ميگويد: «بندگان مؤمن چه قدر نزد خداوند گرامي اند! آن ها بر بالين خويش خوابيده اند اما فرشتگان براي آن ها آمرزش مي خواهند».

مطرف بن عبدالله ميگويد: «خير خواه ترين بندگان خدا براي مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس اين آيه را تلاوت کرد و افزود: «اما بد خواه ترين و خائن ترين بندگان براي مؤمنان، شياطين اند».

خواننده گان محترم!

در آيات (10 الي 17) موضوع اعتراف كافران به گناهان خود و در مورد سزاوار چشيدن سزاي اخروي بحث بعمل مي آيد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتِ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَفْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ﴿١٠﴾

كافران را [پس از ورود به دوزخ] صدا زده مي شوند: مسلماً دشمني و خشم خدا نسبت به شما از دشمني و خشم خودتان در باره خودتان بيشتتر است؛ زيرا دعوت به ايمان مي شديد پس كفر مي ورزيديد. (١٠)

قتاده گفته است: كينه‌ي خدا نسبت به گمراهان آنگاه كه در دنيا ايمان به آنها پيشنهاد شد و از پذيرفتن آن امتناع ورزيدند، از كينه‌ي آنها نسبت به خودشان در موقع مشاهده‌ي عذاب خدا شديدتر و بزرگتر بود. (مختصر ابن كثير ٢٣٦/٣).

«يُنَادُونَ»: فرياد زده مي شوند. صدا زده مي شوند.

«مَقْتُ اللَّهِ»: خشم خدا. اضافه (مَقْت) به (الله) اضافه مصدر به فاعل خود است.

«مَفْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: خشمگين شدن خودتان بر خويشتن. اضافه (مقت) به (كم) نیز از قبيل

اضافه مصدر به فاعل خود است. علت خشم كافران بر نفس خود از اين لحاظ است كه

خودشان سبب مصائب و بلايهاي خويشتن شده اند (ملاحظه شود سوره: ابراهيم / 22).

«إِذْ»: چرا كه.

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿١١﴾

(كفار) ميگویند: پروردگارا! دوبار ما را ميراندي و دوبار زنده كردي، اکنون به گناهان

خود اعتراف كرديم، پس آيا راهي براي بيرون آمدن [از دوزخ] وجود دارد؟ (١١)

«أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ»: دو بار ما را ميرانده‌اي. مراد از ميراندن اول، آفرينش خاك بي جان انسان

از عدم محض است (سوره: بقره، آيه 28)، و مراد از ميراندن دوم، مرگ بعد از پايان عمر

است.

«أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»: دو بار ما را زندگي بخشیده‌اي. مراد از حيات دوم، زنده گرداندن اموات

پس از پايان جهان و سر بر آوردن از گورها به هنگام رستاخيز است. اشاره دوزخيان به

دو بار ميراندن و زنده گرداندن شايد بدین خاطر باشد كه مي خواهند بگویند، اي خداوندي

كه مالك مرگ و حياتي! توانائي اين را داري كه دو ممات و دو حيات را براي ما تبديل به

سه ممات و سه حيات كني و ما را بازگرداني تا در مقام جبران بر آئيم.

مفسران گفته اند: مرگ اول زمانی بود كه در پشت پرده‌ي عدم قرار داشتند. و مرگ دوم

عبارت است از مرگ اين دنيا، و حيات اول عبارت است از حيات دنيا، و حيات دوم

عبارت است از زنده شدن روز رستاخيز. پس بدین ترتیب دو مرگ و دو حيات مقرر است.

(این نظر ابن مسعود (رض) و ابن عباس (رض) و قتاده (رض) میباشد و گفته‌اند: مانند آیه‌ی
كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ میباشد.)
ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ
الْكَبِيرِ ﴿١٢﴾

و (در جواب گفته شود: نه) این [سختی عذاب] به سبب این است که چون خدابه یگانگی [و بدون معبودانتان] خوانده میشد [یگانگی اش] را انکار میکردید، و اگر برای او شریک و همتایی قرار داده می شد، باور میکردید؛ پس (امروز) حکم و فیصله با پروردگار والا و بزرگ است. (۱۲)

او در مقدراتش با حکمت و در کارهایش صاحب احسان است، در ذات و قدرت و قهرش بلند مرتبه است و کبریا و جلال و عظمت سزاوار اوست. یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾
 او ذاتی است که نشانه خود را به شما نشان می دهد و از آسمان برای شما روزی نازل می کند، ولی پند و عبرت نمی‌گیرد مگر آن کسی که به درگاه او روی می آورد. (۱۳)
«آيَاتِهِ»: دلائل قدرت و عظمت، و نشانه های آفاق و انفسی که تمام جهان هستی را پر کرده است.

«رِزْقًا»: روزی. مراد وسیله تولید روزی است، همچون باران و برف و هوا و نور آفتاب و اشعه‌های دیگر که برای زندگی موجودات زنده از جمله انسان ضروری هستند.
«يُنِيبُ»: بر میگردد. مراد ترک عناد و رجوع به خدا است در پرتو اندیشه و شناخت امور.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١٤﴾
 (تنها) الله را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران دوست نداشته باشند. (۱۴)

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن زبیر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نماز های فرضی این ذکر را میخواندند: **«لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، لا حول ولا قوة إلا بالله، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصين له الدين، ولو كره الكافرون».**

همچنین در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«به بارگاه خدای تبارک و تعالی در حالی دعا کنید که به اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت نمی‌کند».**

رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾

الله بالا برنده درجات رفیع و صاحب عرش است، او وحی را به حکم خود بر هر کس از بندگان که بخواهد نازل می‌کند تا بندگان را از روز ملاقات [که روز رستاخیز است] بیم دهد. (۱۵)

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ»: دارای شأن و منزلت و مقامی والا و عظیم است، صاحب مقامات بالا و مراتب والا. یعنی خدا درجات کمال و اوصاف جلال او آن قدر بالا است که کمال و جلالتی در مقابلش کمال و جلال نیست، و همای بلند پرواز عقل و علم بشری هرگز به ذیل آن هم نمیرسد، چه رسد به اوج آن.

برخی رفیع الدَّرَجَاتِ را به معنی برافرازنده آسمان ها گفته اند (ملاحظه شود: تفسیر زادالمسیر) و بالا برنده درجات بندگان (تفسیر: نمونه) دانسته‌اند. بعضی هم گفته‌اند: درجات و مقامات در دست خدا است و به هر کس که بخواهد می‌دهد (تفسیر: کشاف).

«دُوَ الْعَرْشِ»: صاحب عرش عظیم است که بزرگترین مخلوقات است و هیچ یک از مخلوقات شبیه آن نیست.

«دُوَ الْعَرْشِ»: خالق و مالک عرش. دارای تخت و سریر سلطنت جهان هستی. مفسر این کثیر می‌فرماید: الله متعال عظمت و کبریایی خود را بیان کرده و رفعت و بلندی عرش خود را یادآور شده است، که مانند سقف بر سر تمام مخلوقات قرار دارد. گفته‌اند: عرش از یاقوت سرخ ساخته شده است و فقط خدا گنجایش و وسعت آن را میداند. (مختصر ابن کثیر ۲۳۸/۳).

و ابو سعود گفته است: این که عرش عظیم بر اکناف عالم اعلی و سفلی احاطه دارد و در قبضه قدرت او قرار دارد، رفعت منزلت و عظمت بیکران سلطنت او را می‌رساند. (ابو سعود ۵/۵).

«يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» بر هر کس از خلقش که بخواهد وحی نازل می‌کند. و هر کدام از بندگان را که بخواهد به نبوت اختصاص می‌دهد. از این جهت وحی به روح موسوم است که مانند روح در بدن جریان دارد.

امام قرطبی گفته است: آن را روح نامید؛ چون انسان‌ها به وسیله‌ی آن از مردن در کفر نجات یافته و زنده می‌مانند، همان طور که بدن به روح زنده میماند. (تفسیر قرطبی ۲۹۹/۱۵).

«لَيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (15)» تا پیامبری که وحی بر او نازل شده است مردم را از روز رستاخیز بر حذر بدارد و بترساند، که در آن روز تمام بندگان جمع میشوند تا درباره‌ی اعمالشان مورد بازخواست قرار گیرند. و در ساعت محاسبه تمام مردم با خالق خود ملاقات می‌کنند.

قتاده گفته است: ساکنان آسمان ها با ساکنان زمین و خالق و مخلوق به هم میرسند. (مختصر ابن کثیر ۲۳۸/۳).

«يَوْمَ التَّلَاقِ»:

روز قیامت است که در آن پیشینیان و پسینیان و زمینیان و آسمانیان به همدیگر میرسند و یکدیگر را ملاقات می‌کنند، و هر کسی با اعمالی که کرده است رو به رو میشود و سزا و جزای آن را می‌بیند. یاء تلاقی در رسم الخط قرآنی حذف شده است. از لطف الهی به مخلوقاتش این است که پیامبران را به سوی بندگان مبعوث نموده حکمت، علم نافع و هدایت را به سوی شان وحی می‌فرستد و به منزله روحی انسان ها را زندگی

میبخشد، بلکه حیات انسان با وحی و هدایت الهی بزرگتر از حیاتش به وسیله روح است. با این وحی است که پیامبران الهی مردم را از روز رستاخیز بزرگ می ترسانند و از همه اعمالی که موجب عذاب روز قامت میشود بر حذر میدارند؛ روزی که با همگان ملاقات می کنند.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

روز تلاقی روزی است که همه آنها آشکار می شوند و چیزی از آنها بر خدا مخفی نخواهد ماند (ندا آید): امروز فرمانروایی از چه کسی است؟ (جواب آید) از الله یکتای غالب تواناست. (۱۶)

«يَوْمَ»: بدل از (يَوْمَ) قبلی است که مفعول به (لِيُنذِرَ) بود.

«بَارِزُونَ»: جمع بارز، نمایان و آشکار. مراد این است که مردمان از گور ها خارج می گردند و ظاهر و نمایان می شوند و چیزی ایشان را از دید ها پنهان نمیدارد (ملاحظه شود سوره های: طه/آیه 106، ابراهیم/ آیات 21 و 48).

هستی و هویت و اسرار و کردار انسان ها روشن و ظاهر می شود و هیچ چیزی مکتوم نمی ماند (ملاحظه شود سوره های کهف/ آیه 47، طارق/ آیه 9).

«لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ» چیزی از احوال و اعمال و اسرار و باطن آنها بر الله متعال مخفی نخواهد ماند.

مفسر احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) در تفسیر خویش «حاشیة الصاوي على تفسير الجالين في التفسير القرآن الكريم» مینویسد: حکمت در این که میفرماید در آن روز چیزی از خدا پنهان نمی ماند، در صورتی که در سایر اوقات نیز چیزی از خدا پوشیده نیست، این است که آنها در دنیا گمان میکردند وقتی مثلاً در پشت دیواری خود را پنهان کنند، الله آنها را نخواهد دید، تا در چنین روزی چنان گمانی نبرند. (تفسیر صاوی ۵/۴).

«لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» در حالیکه انسان ها در میدان حشر نمایان گشته اند، خدای متعال ندا میدهد: امروز ملک از آن کیست؟ خلائق از هیبت خدا و آشفتگی خود سکوت می کنند. آنگاه خدای توانا خود جواب میدهد و میگوید: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿16﴾» ملک فقط از آن خدا می باشد، که بر هر چیز پیروز و غالب است.

مفسر حسن میگوید: «سؤال کننده حق تعالی و جواب دهنده هم خود اوست و آن گاه که کسی جوابش را نمی دهد، خود جواب خویش را میدهد». (تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۵).

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٧﴾

امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده است، پاداش میدهند. امروز هیچ ستمی وجود ندارد؛ یقیناً الله سریع الحساب است. (۱۷)

در آیه مبارکه به حقیقتی اشاره بعمل آمده است که: در قیامت هیچ کس از حساب و کتاب مستثنی نیست. سزا و پاداش بر اساس عملکرد هر شخص صورت می گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» همانا الله متعال حسابش سریع است، و امری او را از پرداختن به امری دیگر غافل نمی کند، پس در یک زمان به حساب تمام خلائق رسیدگی می کند

قرطبی گفته است: همان طور که روزی آنها را در آن واحد می‌دهد، همچنین در آن واحد به حساب آنها میرسد. و در خبر است: «هنوز روز به نیمه نمیرسد که بهشتیان در بهشت مستقر گشته و دوزخیان در دوزخ جا میگیرند» (قرطبی ۳۰۱/۱۵). و کلمه «یقیل» که در حدیث آمده است به معنی «قیلوله» و استراحت به هنگام ظهر است.

همچنان مفسرین در فهم کلی جمله: «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» مینویسند: الله تعالی حساب همه مردم را در قیامت در مدتی کوتاه بررسی مینماید، بدون این که حساب یکی از مردم مزاحم حساب دیگری گردد؛ و رسیدگی به یک کار مانع از رسیدگی به کار دیگر در آن نخواهد بود؛ زیرا که خداوند جسم نیست تا رسیدگی به حساب یک نفر مانع از رسیدگی به حساب دیگری باشد. و این به دلیل آن است که علم خداوند مانند مخلوقات نیست، که محدودیت آن سبب شود، مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد.

سریع الحساب یکی از اسمای حسناى خدای تعالی است، و از آن جا که هیچ قیدی ندارد، به اطلاقش هم شامل دنیا میشود و هم شامل آخرت؛ یعنی حساب خدایی همیشه حاصل است، و جریان دارد؛ هر عملی که بنده اش انجام دهد، چه از حسنات باشد و چه غیر آن، خدای متعال جزایش را مو به مو و درست بر طبق عملش اعطا می کند.

البته برخی معتقدند که چگونگی حساب رسی خداوند مسئله ای است که عقل بشر از طریق فکر و استدلال راهی به آن ندارد؛ لذا باید فقط به این مسئله ایمان داشت و چگونگی و تفصیل آن را به عالم غیب و شهادت؛ یعنی خدای متعال واگذار نمود.

فهم در سریع الحساب بودن (و امثال این اوصاف که از اسماء حسنا الله متعال به شمار می روند) لازم است به يك نکته اساسی و زیربنایی دقت شود، نکته ای که بارها و بارها، آیات و روایات و دعا های اسلامی، روی آن تکیه کرده اند و آن بی مثل و مانند بودن خداوند در تمام ابعاد وجودی است، (لیس کمته شیء، هیچ چیز مثل و شبیه خداوند نیست) (سوره شوری آیه ۱۱)

این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات الله تعالی است که بدون توجه به آن به هیچیک از اوصاف پروردگار نمیتوان پی برد، زیرا خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه جستجوگران طریق «معرفة الله» قرار دارد، همان پرتگاه تشبیه است و خداوند را در وصفی از اوصاف، شبیه مخلوقات دانستن است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱۸ الی ۲۲) به موضوعاتی هشدار به ظالمان و بی باوران اشاره بعمل می آید:

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَرْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينَ مَاءٍ لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعَ يُطَاعُ (۱۸)

و ایشان را از روز نزدیک (قیامت) بیم ده، و قتیکه [از شدت ترس] جان ها به گلوگاه رسد، در حالیکه همه وجودشان پر از غم و اندوه است. برای ظالمان هیچ دوست مهربانی و شفيعی که شفاعتش پذیرفته شود، وجود ندارد! (۱۸)

«يَوْمَ الْأَرْفَةِ»: روز نزدیک شونده است و طوری که یادآور شدیم؛ مراد از روز نزدیک، یا روز قریب الوقوع همانا روز قیامت است چنانکه در جای دیگر نیز میفرماید: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً» (۶) وَ نَرَاهُ قَرِيباً (۷) (سوره معارج آیات: ۶ الی ۷) (همانا آنان آن روز را دور می بینند. و ما آن را نزدیک میبینیم. همچنان ملاحظه شود. (سوره نجم آیه ۵۷).

«الْحَنَاجِرُ»: جمع حَنْجَرَة، حلقوم، گلوگاه. «الْقُلُوبُ لَدِي الْحَنَاجِرِ»: این سخن کنایه از شدت خوف و مضیقت است (ملاحظه شود: سوره احزاب آیه 10).

«كَاطِمِينَ» از «كَطَمَ» به معنای بستن در مشك است و «كاظم» به کسی گویند که از درون ناراحت است ولی لب فرو می بندد و خشم و ناراحتی خود در سینه‌ها حبس می‌کنند.

«حَمِيمٍ»: دوست صمیمی و دلسوز (ملاحظه شود: سوره: شعراء آیه 101).

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! بندگان را از روز بازگشت که و قوعش قریب است بترسان، روزی که از هولناکی آن دل‌ها از جایگاهش فراز آمده به سینه‌ها می‌رسد و به گلوها نزدیک می‌شود. مردم در غم عمیق و اندوه سختی گرفتار اند و در آن هنگام برای کافران، خویشاوندی که نفع‌شان رساند، دوستی که شفاعت‌شان کند و یاری دهنده‌ای که عذاب را از آنان دفع کند وجود ندارد.

«يَوْمَ الْأَرْفَةِ» مرگ و قیامت نزدیک است، خود را آماده کنیم.

ابن کثیر گفته است: «أَرْفَةُ» یکی از اسامی قیامت است، و به سبب نزدیکی وقوع آن به آن موسوم شده است، که فرموده است: «أَرْفَةُ الْأَرْفَةُ». (مختصر ابن کثیر ۲۳۹/۳)

«كَاطِمِينَ»: در قیامت، وجود مجرمان مملو از حسرت و اندوه است ولی نمیتوانند اظهار کنند. در حالیکه اندوه خود را فرو می‌خورند قلب‌شان از حسرت و اندوه لبریز است.

در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: از شدت ترس قلب‌ها از سینه بالا آمده تا به گلو می‌رسد.

امکان دارد این تعبیر حقیقت یا مجاز باشد که بیانگر شدت ترس است. و حنجره به معنی گلو است. (التسهیل ۴/۴).

«مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ» این فهم را میرساند که مجرم در قیامت تنها و تنها است. (نه دوست صمیمی دارد و نه واسطه‌ی صاحب نفوذ).

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾

(الله) چشم‌هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می‌نگرد و آنچه را سینه‌ها پنهان میدارند با خبر است. (۱۹)

خداوند متعال نگاه ناگهانی چشم‌ها را می‌داند و به امور مخفی آگاه است؛ یعنی که حرکات چشم و راز‌های دل‌ها برای او تعالی معلوم است.

«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» از چشم ناپاک خبر دارد که دزدانه به نامحرم نظر میکند.

ابن عباس (رض) گفته است: عبارت است از مردی که با مردم می‌نشیند، و قتیکه زنی از کنارشان می‌گذرد دزدانه او را نگاه می‌کند.

خواننده گان محترم!

گناه چشم را باید تحت کنترل بیاوریم، و تقوا را باید از همین چشم آغاز کنیم.

چشم‌چرانی و بی‌عفتی، مانع رشد معنوی انسان می‌گردد.

خیانت چشم:

ناگفته نباید گذاشت که خیانت چشم در مصادیق مختلف و در ضمن در موارد متعددی اتفاق می‌افتد. از جمله یکی از این موارد همین چشم‌چرانی است و یا به اصطلاح نگاه کردن دزدانه است که در جمله خیانت چشم به شمار می‌رود. قابل تذکر است که در بسیاری از موارد اتفاق می‌افتاد که مرد طوری وانمود می‌سازد که گویا به زن نامحرم سیل نمی‌کند، در حالیکه در زیر چشم دزدانه به او نگاه می‌کند.

این گونه نگاه‌ها را قرآن عظیم الشان به عنوان خیانت به خود قلم داد کرده و مسلمانان خواسته شده است تا از آن پرهیز کنند.

تفصیل این حکم الهی در (آیات 31 سوره نور) به تفصیل بیان گردیده است: طوری که می‌فرماید: «و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) بپوشند و شرمگاه خود را حفظ کنند و پاکدامنی ورزند. و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه از آن که آشکار است. و باید که چادرهای خود را بر گریبان‌های خود ببندازند، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران خود، یا پدران خود یا پدران شوهران خود، یا پسران خود یا پسران شوهران خود، یا برادران خود یا پسران برادران خود، یا پسران خواهران خود، یا زنان مسلمان (هم جنس) خودشان، یا کنیزان خود، یا مردان بی‌رغبت (به زنان) که تابع خانواده شمایند. و کودکانی که بر شرمگاه زنان اطلاع نیافته‌اند. و نباید زمین را با پاهای خود بکوبند تا آنچه از زینت‌شان را که پنهان می‌دارند، معلوم گردد. و ای مومنان! همگی به دربار الله توبه کنید تا رستگار شوید.»

در ضمن قابل یاد آوری می‌دانم که: چشم پاک، مقدمه پاکدامنی است.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک خانواده وارد می‌شود و در میان‌شان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می‌گذرد و در میان‌شان زنی زیبا است پس چون غافل می‌شوند، نگاهی دزدانه به سوی آن زن می‌افکند اما وقتی که متوجه شوند، چشمش را از آن فرو می‌بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می‌دوزد و چون متوجه شوند، چشم فرو می‌پوشد در حالیکه خداوند متعال از قلب وی آگاه است و می‌داند که او حتی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می‌رفت.» «و» می‌داند «آنچه سینه‌ها» و اندرون‌ها «پنهان می‌دارند» از معاصی و نافرمانی‌های وی و از امانت و خیانت.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰)

و خدا به حق حکم می‌کند و کسانی را که به جای او می‌خوانند، به هیچ چیزی حکم کرده نمی‌توانند، یقیناً خداوند شنوا و بینا است. (۲۰)

«مِنْ دُونِهِ»: به جای او، بغیر از او.

«لَا يَفْضُونَ بِشَيْءٍ»: اصلاً قضاوت نمی کنند. یعنی فرماندار و قاضی القضاة فقط الله است و بس و دیگران جملگی ضعیف و در مانده اند.

ابو سعود گفته است: بدین ترتیب آنان را سرزنش می کند؛ زیرا در مورد جماد نمیتوان گفت حکم می کند یا حکم نمی کند. (ابو سعود ۷/۵).

در آیه مبارکه با تمام صراحت میفرماید که در آن روز معبودان باطل کافران، نفع و ضرری برای شما رسانده نمی تواند، و حکمی از آن ها صادر نمی شود؛ زیرا از این امور ناتوان اند. جز خدای سبحان دست های خود را به سوی آن ها به دعا بالا می کند «به چیزی حکم نمی کنند» زیرا آن ها نه چیزی می دانند و نه بر کاری قادرند، بدون شک حق تعالی به همه آوزاها شنوا و به همه اعمال و نیت ها بیناست، همه سخن ها را می شنود و همه اعمال را می بیند.

حکم کردن به حق در این روز از شئون الهی است. باید گفت که معبودهای غیر الله متعال هیچ نوع قدرت قضاوت را ندارد، شنوا و بینا و داور مطلق الله متعال است.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَرًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٢١﴾

آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل ببینند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ آنان از ایشان نیرومندتر بودند، و در زمین آثاری پایدارتر [چون قلعه ها، خانه های استوار و کاخ های بسیار محکم] داشتند، پس الله آنان را به سبب گناهانشان گرفتار ساخت و آنان از عذاب الله هیچ مدافع و حمایت گری نداشتند. (۲۱)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٢﴾
این (غضب الهی) به این خاطر بوده است که پیامبرانشان همواره دلایل روشن برای آنان می آوردند و آنان [از روی تکبر و عناد] کفر می ورزیدند، پس خدا هم همه آنان را [به عذابی سخت] گرفتار ساخت، یقیناً او قوی و سخت عذاب دهنده است. (۲۲)
«تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیغمبران شان دلائل و براهین را برای ایشان می آوردند و همراه با دلائل و براهین به سوی شان می رفتند.

آری! پروردگار سبحان نیرومند است، سرکوبی و نابود کردن کفار برای خداوند آسان است و در این هیچ جای شک نیست که: کفر و سرکشی زمینه سقوط و فروپاشی تمدن هاست.

هر که با او بستیزد قهرش می کند و هر که با وی زور آزمایی کند خوارش میسازد. او سرکشان را به سختی عذاب می کند و دشمنانش را به شدت مؤاخذه می نماید.

از فحوائی جمله: «فَكْفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ» آیه مبارکه بر میاید که: کفر و سرکشی زمینه سقوط و فروپاشی تمدن هاست

خواننده گان محترم!

موضوعاتی مورد بحث آیات متبرکه (23 الی 37) را مسایل متعلق: در جستجوی خدای موسی علیه السلام در بر دارد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾

و البته ما موسی را با معجزات خود و برهانی آشکار فرستادیم. (۲۳)
«آیات»: معجزات.

«سُلطان»: دلیل و حجت (ملاحظه شود سوره: هود آیه 96).

علت و ضرورت پیامبران به معجزات چه بود؟

خدای حکیم، می داند که رسالت خود را کجا قرار دهد و چه کسی را به عنوان جانشین خود بر روی زمین برگزیند، تا عهده دار هدایت مردم و نجات آن ها از گمراهی شده و وظیفه‌ی سنگین پیامبری را به طور شایسته اداء کند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 124 سوره انعام) میفرماید: «وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتِي مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (و چون آیه و نشانه‌ای (از سوی خدا برای هدایت آنان) نازل شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه به ما هم مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شد، داده شود، (بگو): خداوند بهتر می داند که رسالت خود را کجا (و نزد چه کسی) قرار دهد. به زودی به آنها که گناه کردند، به سزای آن مکر و نیرنگ ها که می‌کردند، خواری و عذاب سخت از نزد خداوند خواهد رسید).

خصوصیت پیامبران، تلقی و دریافت وحی و نبوغ و رمز و رازی است که در این امر نهفته است و به واسطه آن، پیامبران از قدرتی شگرف برخوردار میشوند و کاری خارق عادت انجام می دهند.

پس منصب پیامبری بزرگترین منصبی است که به عده‌ای از افراد خاص و پاک داده شده؛ زیرا منصب های دیگر، معمولاً حاکم بر جسم افراد است، ولی این منصب بر دل و جان جامعه حکومت میکند و به همان نسبت که ارج بیشتری دارد، مدعیان دروغین و افراد شیاد بیشتری، خود را صاحب این منصب دانسته و از آن سوء استفاده می‌کنند؛ در مقابل مردم یا ادعای هر مدعی را باید بپذیرند، یا دعوت همه را رد کنند؛ اگر همه را بپذیرند، هرج و مرج به وجود می‌آید و اگر هیچ کدام را نپذیرند، آن هم نتیجه‌اش گمراهی و عقب ماندگی است؛ بنابر این همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را لازم میدانند، میگوید پیامبران واقعی میبایست نشانه‌ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین و سند حقانیت آن ها باشد؛ روی این اصل، لازم است هر پیامبری، معجزه‌ای بیاورد که گواه صدق رسالتش باشد. (تفسیر نمونه).

شرایط و زمان معجزه:

معجزات پیامبران بر اساس زمان خود و مناسب با پیشرفت‌های عصر خود بوده که خداوند به هر پیامبری، معجزه‌ای بر طبق علم و دانشی که بر آن واقف بودند، عطا می‌کرد تا مردم بدانند این کار بشری نیست؛ اما اگر معجزه، بر اساس علمی باشد که برای آن ها ناشناخته بوده، موجب ادعای توان آن را خواهد داشت، با علم به اینکه فعلاً بدان راه ندارند؛ پس علت اینکه خدای متعال حضرت عیسی (ع) را به معجزاتی از قبیل شفا دادن کور مادرزاد

مخصوص گردانیده، این است که در زمان او علم طبّ و طبابت، پیشرفت کرده و به اوج خود رسیده بود؛ خداوند نیز معجزه‌ی او را از جنس دانش زمان خود قرار داد تا بر دانشمندان غالب آید و نبوتش ثابت گردد و اگر دانشمندان ایمان آورند، عوام مردم نیز از آن‌ها پیروی کرده و دشمنان نیز غیر بشری بودن معجزه را درک می‌کنند؛ چنان‌که در زمان حضرت موسی(ع)، سحر بسیار گسترش یافته و اوج گرفته بود؛ خداوند نیز معجزه‌ی عصای موسی را به وی داد تا سحر آن‌ها را باطل کند و ساحران را از آوردن مثل آن، عاجز گرداند؛ همچنین در ظهور دین اسلام هنر مردم، بلاغت و فصاحت بود، به همین دلیل خداوند معجزه‌ی قرآن را به پیامبر اسلام داد که عجایب نظم و شگفتی‌های بیان و اسلوب آن، دیگران را عاجز گرداند.

معجزات نه‌گانه‌ی حضرت موسی در قرآن:

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی اِسرائ، آیات و معجزات حضرت موسی(ع) را نه تا معرفی می‌کند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (ما به موسی نه معجزه روشن دادیم(سوره اِسرائ آیه 101)).

طبق آیات قرآن، معجزات حضرت موسی علیه السلام، بیش از نه تاست؛ اما مراد در این بیان، معجزاتی است که حضرت موسی برای فرعون و قبطیان آورد و غیر از این معجزاتی دیگر نیز برای قوم بنی اسرائیل داشت. این نه معجزه، همان معجزاتی است که در آیات 103 تا 133 سوره‌ی مبارکه اعراف بیان شده است.

1(و) 2. معجزه عصاء و يد بيضاء:

از جمله معجزات بارز حضرت موسی علیه السلام، تبدیل شدن عصای او به اژدها (مار بزرگ) و یدببضا (دست درخشان) است که الله متعال در قرآن عظیم الشان به آن‌ها اشاره کرده است. بر اساس آیات سوره طه، هنگامی که الله متعال در سر زمین مقدس طوی، موسی را به پیامبری برگزید، دو معجزه‌ی آشکار نیز به او عطاء کرد:

اول: عصای حضرت موسی:

خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: «چه چیزی در دست راست تو است، موسی علیه السلام در جواب عرض کرد: این عصای من است، بر آن تکیه می‌زنم، با آن برگ درختان را برای گوسفندانم می‌ریزم و نیازهای دیگری را نیز با آن بر طرف می‌کنم. (سوره طه آیات 17 و 18).

سؤال خداوند مطلق و مبهم است، اما از جواب آن که ناظر به ماهیت عصاء بود، فهمیده می‌شود که مراد خدای متعال اسم آن جسم نبوده؛ بلکه سؤال از پیرامون عصاء و کارایی آن بوده است؛ یعنی آن چوب دستی موسی که به عنوان عصا در دست گرفته، دارای این خصوصیات و این منافع است و از این جواب توضیحی موسی علیه السلام به دست می‌آید که خداوند متعال همین عصا را که یک تکه چوب بوده و دارای این ماهیت است، به اژدهای واقعی تبدیل می‌کند؛ و این اعجاز بزرگی است.

پس از این سؤال و جواب، خدای متعال به موسی دستور داد که عصایش را به زمین بیندازد: «أَلْقِهَا يَا مُوسَى! فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» (طه آیات 19 و 20).

«ای موسی! آن را بیفکن؛ پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان از دهایی شد که به هر سو می شتافت».

حضرت موسی این دستور الهی را سریعاً انجام داد و عصایش به صورت مار عظیمی در آمد؛ سپس به موسی دستور داده شد که آن را بگیرد، بدون اینکه ترسی در دل داشته باشد؛ تا به صورت اولیه (چوب دستی) در بیاورد. (سوره طه آیه 21).

دوهم: ید بیضاء:

بعد از معجزه عصا، خداوند جهت عطای معجزه دیگر، به موسی فرمان دیگری می دهد:

«وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى» (سوره طه/22).
(دستت را در گریبان ببرد، تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این نشانه‌ی دیگری (از سوی خداوند) است).

این سفیدی و درخشانی دست، به خاطر درد و مرض، مثل پیسی و مشکلات پوستی نیست؛ بلکه نشانه‌ای از اعجاز و قدرت الهی است.

الله متعال بعد از اینکه این دو معجزه بزرگ را در اختیار موسی قرار میدهد، میفرماید: ما این معجزات را در اختیار تو قرار دادیم تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم (سوره طه آیه 23).

استفاده از این دو معجزه (عصا و ید بیضاء):

حضرت موسی علیه السلام طبق مأموریت الهی، به سوی فرعون رفت؛ فرعون شخصی طغیانگر و سرکشی بود که در رأس گروهی به نام قبطیان که فامیل‌ها و اطرافیان فرعون بودند، صاحب قدرت و شوکت بود.

لازم به ذکر است که لفظ «فرعون» از القاب سلاطین مصر بوده، چنانچه «قیصر» از القاب سلاطین روم و «نمرود» لقب سلطان بابل بوده است. (تفسیر المیزان)

حضرت موسی وقتی نزد فرعون رفت، به او گفت: من رسول خدا هستم و دلیلی روشن برای رسالت خود دارم، بنی اسرائیل را با من بفرست و آن‌ها را رها کن؛ ولی جواب فرعون به موسی این بود که اگر راست می‌گویی، دلیل و نشانه‌ات را بیاور؟ (اعراف/104 و 106).
موسی علیه السلام بدون معطلی آن دو معجزه را که خدای متعال در وادی طور به او داده بود، ارائه داد:

«فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ» (سوره اعراف آیات 107 و 108). (موسی) عصای خود را افکند؛ ناگهان اژدهای آشکاری شد؛ و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد؛ سفید (و درخشان) برای بینندگان بود.

کاربرد اصلی معجزه‌ی عصا در مجلس ساحران فرعون بود؛ وقتی ساحران زبردست فرعون، طبق برنامه‌ی از پیش تعیین شده، با سحر و جادوی خود در مجلس بزرگ با نظاره‌گری انبوهی از جمعیت، برای شکست موسی حاضر شدند و ریسمان‌ها و طناب‌های خود را به صورت شیء متحرک و مارهای خیالی درآوردند، این کار ساحران در چشم مردم، عجیب و بزرگ به نظر آمد، در همان لحظه حضرت موسی علیه السلام، طبق وحی الهی عصای خود را به زمین افکند و به صورت اژدهایی بزرگ و واقعی در آمد که تمام جادوی ساحران را بلعید و عظمت و حقانیت پروردگار عالمیان و رسالت خود را اثبات کرد. (سوره اعراف آیات 116 – 118).

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلِقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» (سوره اعراف 117)

(ما) به موسی وحی کردیم که: عصای خود را بیفکن؛ ناگهان (به صورت مار عظیمی درآمد که) وسائل دروغین آنها را به سرعت برمی‌گرفت.

بعد از اعجاز موسی علیه السلام که حق از باطل روشن شد، فرعون و ساحران او شکست خورده و احساس شرم و حقارت نمودند. ساحران که آشنایی کامل به فنون سحر و جادوگری داشتند، هیبت و عظمت این اعجاز واقعی را دیدند، و فهمیدند که این کار موسی از جنس سحر آن‌ها نبود؛ در نتیجه به خدای موسی ایمان آوردند و حتی تهدید فرعون تأثیری در وجود آن‌ها نگذاشت و با اخلاص تمام در راه خدا ایستادگی کردند؛ چرا که واقعیت را دریافته بودند؛ ولی فرعون نه تنها ایمان نیاورد، بلکه موسی را نیز ساحر خواند و ساحران را در تسلط به منطقه، هم دست موسی خواند؛ زیرا بزرگترین شکست فرعون، ایمان ساحران در انظار آن جمعیت بزرگی بود.

معجزات پنجگانه‌ی موسی علیه السلام:

در سوره مبارکه اعراف، در یک آیه به پنج معجزه از معجزات حضرت موسی علیه السلام اشاره شده است. قبل از بیان این معجزات، بیان این نکته لازم است که علت نزول و وقوع این معجزات متعدد، سرکشی، لجاجت، ایمان نیاوردن و عدم وفای به عهد فرعون و طرفدارانش نسبت به حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل بود که حتی بعد از این همه اعجاز، استکبار ورزیدند و بر کفر خود اصرار داشتند.

بعد از اینکه فرعون خواسته موسی مبنی بر رها کردن بنی اسرائیل را نپذیرفت، وعده‌ی موسی که نزول عذاب بود، محقق شد و اولین عذاب (طوفان) بر سر آنان فرود آمد؛ چون بنی اسرائیل در اسارت فرعون بودند و فرعون مثل بردگان از آن‌ها کار می‌کشید؛ لذا در رنج و سختی شدیدی بودند؛ بعد از مدت کوتاهی، آن‌ها به حضرت قول دادند و درخواست کردند که عذاب را رفع کند تا ایمان بیاورند و بنی اسرائیل را آزاد کنند؛ اما وقتی به عنایت موسی، خدا عذاب را از آن‌ها برداشت، ایمان نیاوردند و دوباره به آزار و اذیت بنی اسرائیل ادامه دادند، تا جایی که این ماجرا پنج مرتبه با پنج اعجاز و بلائی گوناگون تکرار شد.

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ» (اعراف آیه: 133). (سپس (بلاها را پشت سرهم بر آنها نازل کردیم) طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها و خون را که نشانه‌هایی از هم جدا بودند، بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند) و تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند.

الف: طوفان:

باریدن باران و طغیان رود نیل بود که ناگهان به صورت سیلاب از هر سو شهر را تهدید نمود، خانه‌ها را فرا گرفته و فرو ریخت و کشت زارها را گل و لجن دریا فرا گرفته، زراعت‌ها را به کلی خراب و فاسد نمود.

ب: جراد:

همان ملخ است و به آن جراد می‌گویند چون زمین را از گیاه، زرع و درختان خالی می‌کند. وجود ملخ‌ها در شهر آنقدر کثرت پیدا کرد که حتی چوب، آهن، درب منازل، درختان و سقف عمارات را از بین بردند و تمام لباس‌های آن‌ها را جویدند و بر سر و صورت آن‌ها می‌نشستند.

ج: قمل:

یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات قبطیان (قوم فرعون) افتاد، و همه را فاسد کرد.

د: ضفادع:

ضفادع، همان وزغ و بقه است که در غذاها و در زیر لباس‌های قبطیان و جایگاه خواب آن‌ها می‌رفتند.

و: خون:

آب رود نیل به خون تبدیل شد و قبطیان آب را، خون میدیدند (اما اسرائیلیان بنی اسرائیل که در اسارت و بردگی فرعون بودند) آن را آب میدیدند. وقتی اسرائیلی می‌نوشید، آب بود و وقتی قبطی از آن آب می‌نوشیدند، خون بود؛ تا آنجاکه افراد قبطی به افراد بنی اسرائیلی می‌گفتند: آب را در دهانت بگذار و بعد آن را در دهان من بریز؛ اما وقتی آب را در دهان قبطی می‌ریخت، باز تبدیل به خون می‌شد.

یکی از خارق‌العاده بودن این معجزات این بود که این عقوبت‌ها اختصاص به قبطیان داشته و طوفان و حشرات نامبرده، نسبت به پیروان موسی علیه السلام، وسیله‌ی تهدید نبود؛ بلکه نشانه‌ی رحمت و مسرت آنان بود؛ زیرا میدانستند که پروردگار عالم به منظور پشتیبانی از دعوت موسی علیه السلام، قبطیان را که در مقام مبارزه با دعوت به توحید بر آمده‌اند، عقوبت و تهدید میکند.

8 (و) 9. دو معجزه‌ی دیگر حضرت موسی:

درسوره‌ی مبارکه اعراف به این دو معجزه که خشک سالی (قحطی) و کمبود انواع میوه‌ها بود، اشاره کرده و میفرماید: «وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَنْذَرُونَ» (اعراف آیه: 130). (ما آل فرعون را به قحطی و خشک سالی و کمبود میوه‌ها گرفتار ساختیم، شاید متذکر گردند و بیدار شوند!).

و خدای سبحان و تعالی آل فرعون را که قبطی ها و فامیل های فرعون بودند، به قحطی های و کمبود های متعدد دچار کرد، تا شاید با این وسیله متذکر شوند. چون قوم فرعون پیش از عذاب الهی، به رودخانه های خود و به رود نیل که همهی خیرات سر زمین شان از ناحیهی آن بود، می بالیدند؛ باران مراتعشان را سرسبز کرده بود و آب نیل باغ هایشان را پر از درختان میوه ساخته بود؛ تا اینکه باران رو به نقصان نهاد و همهی باغ و بستانشان خشک شد. این عذاب برای آن بود که بدانند این شکوه نعمت و آبادانی از خدای تعالی است، نه از ناحیهی دیگر.

نکتهی قابل توجه این است که این خشک سالی، چند سال ادامه یافت و برای مصر بلای بزرگی محسوب میشد؛ زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی همهی طبقات آن را تحت فشار شدید قرار میداد، ولی آل فرعون که صاحبان اصلی زمین ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان میدیدند.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾

به سوی فرعون و هامان و قارون، آنگاه گفتند او جادوگری دروغگویی است. (۲۴)

«فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ»: فرعون، سمبل حاکم ظالم، هامان، مظهر درباری حیلہ‌گر و طراح طرح ها و نقشه های شیطانی، و قارون، نمونه ثروتمند مستکبر و بی باور.

خداوند متعال موسی علیه السلام را با براهینی به سوی فرعون پادشاه طغیانگر مصر، وزیرش هامان و قارون که صاحب گنج ها بود فرستاد. آنان به رسالت آن حضرت کافر شدند و گفتند: او ساحری است که عقلش زایل شده، در گفتارش دروغگوست و چنین کسی نمی تواند پیامبر باشد.

در البحر آمده است: هامان و قارون را از این جهت مخصوصاً نام برده است که در کفر جایگاهی داشتند و از مشهورترین پیروان فرعون بودند. (البحر ۴۵۹/۷).

خواننده گان محترم!

فرعون در حدود بیش از 400 سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد، در طی این مدت آن ها را تحت عذاب ها و تجاوزات گوناگون خویش قرار داد، آنان را به خدمت و تمسخر و تحقیر شان می گرفت. آن ها را غرض استفاده بهتری به گروه ههای مختلفی منقسم ساخته بودند؛ تعداد ایشان را در گروپ های کارگر، تعداد شان را در گروپ دهقانان، و جماعت آنان را برای پیشبرد سایر کار های شاقه مصروف ساخته و آنده از اشخاصیکه که توانمندی کار را از لحظ جسمی از دست داده بودند مجبور به پرداخت جزیه ساخته بودند:

قرآن عظیم الشان در (آیه 49 / سوره بقره) میفرماید «وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿49﴾» (و یادآور شوید هنگامی را که شما را از آل فرعون نجات دادیم که می چشاندند به شما عذابی

سخت را، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و در این آزمایش بزرگ از جانب پروردگارتان بود.)

ولی اراده پروردگار با عظمت بر این قرار گرفت که: آن‌ها را از این بدبختی و مصیبت نجات دهد، بنام موسی علیه السلام را به سوی آن‌ها فرستاد، تا آن‌ها را از شر فرعون و قبطی‌ها خلاص کند. بنابراین بعثت موسی به مثابه رحمتی برای بنی اسرائیل و فرشته نجاتی از دست فرعون ظالم بود.

از تاریخ بنی اسرائیل باید عبرت گرفت:

قرآن عظیم الشان از بنی اسرائیل به بسیار زیاد ذکری بعمل آورده است، و حوادث و وقایع آن‌ها را به تفصیل مورد بحث قرار داده تا انسان‌ها و نسل‌های بعدی از زندگی این امت سرکش و متجاوز درس بگیرند. امتی که نعمت‌های خدا را انکار، واحسان را باعصیان پاسخ داد. خداوند نعمتهای خود را بر آنها ارزانی داشت و از کید دشمنشان برهانید و فرعون و لشکریان او را نابود کرد.

اما بعد از همهی این انعام و احسان به پرستش گوساله روی آوردند و دعوت موسی را انکار کردند و اقدام به کشتن انبیاء نمودند و در نهایت خداوند آن‌ها را مسخ کرد و به شکل میمون و خوک درآورد و آن‌ها را مورد خشم و نفرین خود قرار داد و تا ابد مهر ذلت و بیچارگی را بر پیشانی آنها نهاد. «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَسْتَسْتَدِلُّونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (آیه 61 سوره بقره)

(وچون گفتید: هرگز ما بریک طعام صبر کرده نمی‌توانیم، پس از پروردگارت درخواست کن تا از آنچه زمین می‌رویاند از سبزیجات و بادرنگ و سیر و عدس و پیاز برای ما بیرون بیاورد. گفت: آیا چیزی را که پست‌تر است جانشین چیزی می‌کنید که بهتر است؟! به قریه وارد شوید که آنچه می‌خواهید در آنجا برایتان است. و مهر خواری و فقر بر آنها زده شد و سزاوار خشم الله گردیدند.)

این به آن سبب بود که آنها به آیات الله کفر می‌ورزیدند، و پیغمبران را به ناحق می‌کشتند، این به آن خاطر بود که آنها نافرمان و متجاوز بودند.) (سوره البقره 61)

اگر بخواهیم از نافرمانی بنی اسرائیل ذکری بعمل آریم در این مختصر نمی‌گنجد و نیاز به چندین جلد کتاب دارد.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾

هنگامي که حق را از سوي ما براي آنان آورد، گفتند: پسران کساني را که با موسي ايمان آورده اند، بکشيد، و زنان شان را [براي اسارت و خدمت] زنده بگذاريد. ولي نيرنگ و نقشه کافران جز در گمراهي و تباهي نيست. (۲۵)
«اسْتَحْيُوا» دختران آنها را زنده نگه ميداشتند.
«ضَلَالٍ» خرابی و بطلان.

گفتند: پسران مؤمنان آنها را به قتل برسانيد تا نسل شان زياد نشود و دختران آنها را برای خدمتکاری زنده نگهداريد.

مفسر صاوی در تفسير خویش می نويسد: اين قتل غير از قتل اول است؛ زيرا بعد از تولد حضرت موسی فرعون قتل اولاد را متوقف کرد، و زمانی که حضرت موسی مبعوث شد و فرعون از مخالفت با او ناتوان ماند، قتل اولاد را از سرگرفت تا از ايمان آوردن مردم جلوگیری کند و جمعيت آنها افزايش نيابد و موجب درد سر نشوند. آنگاه تا زمانی که از مصر خارج شدند و خدا آنها را غرق کرد، انواع عذاب را از قبيل قورباغه و شپش و خون و طوفان بر آنان نازل کرد و حيلهی آنان را به خود شان بازگرداند (تفسير صاوی ۶/۴).

«وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (25)» و تدبير و نيرنگ و حيلهی آنان جز زيان و نابودی ثمری نداشت؛ در اين شكي نيست که؛ کافران کيد می کنند اما به هدف و مقصد خود نمی رسند و نقشهی آنان نقش بر آب می شود.

«جَاءَهُم بِالْحَقِّ»: حق را براي ايشان آورد که مراد قوانين آسماني و معجزات دالّ بر نبوت است. **«أَقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ...»**: کشتار دوم بني اسرائيل توسط فرعون و فرعونيان مراد است (ملاحظه شود: تفسير قاسمي).

«فِي ضَلَالٍ»: سردرگمي است. هدر رفتن و بي نتيجه شدن است.

رؤیای فرعون:

ثعلبي در کتاب قصص الأنبياء به نقل از سدي مي فرمايد: فرعون رؤیاي عجيب و ترس آور، دید. در خواب دید که آتشي از سوي بيت المقدس به مصر هجوم آورد و خانه هاي مصر را محاصره کرده و تمامي منازل قبطيان را به کام خود فرو برد و سوزانيد اما خانه هاي بني اسرائيلي ها از آن در امان ماند. فرعون کاهنان و ساحران و منجمان را جمع آوري کرد تا خواب او را تعبير کنند.

آن خواب را براي او تعبير کرده، گفتند: به زودي در بني اسرائيل پسري به دنيا خواهد آمد که با دستان خود، اهل مصر را به هلاکت ميرساند، همچنين زوال پادشاهي تو، بدست وي خواهد بود و تو و قوم تو را از شهر و ديارت خارج خواهد کرد و دين تو را تغيير خواهد داد و هم اکنون زمان ظهور آن نزديک شده است.

فرعون دستور داد تمامي نوزادان پسر بني اسرائيلي را بکشند، زنان قابله را جمع کرد و خطاب به آنها گفت: هر نوزاد پسري که متعلق به بني اسرائيل باشد فوراً بکشيد و کساني را بعنوان وکیل و مأمور انجام قتل آنها بگماشت. بدین ترتيب آن زنان قابله، از ترس جان خود، هر فرزند پسري از بني اسرائيل که به دنيا مي آمد می کشند، اما دختران به منظور به خدمت گرفته شدن زنده نگهداشته می شد. **«يَذْبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ»** (سوره: بقره: 49).

فرعون دستور داد پسرهاي موجود و آنهایی که به دنيا مي آمدند سربريده شوند. لشکريان او زنان حامله را مورد تعذيب قرار مي دادند تا حمل شان سقط شود پيران نیز به سرعت مي

مردند این امر باعث شد گروهی از قبطنی ها به نزد فرعون رفتند گفتند: تو دستور کشتن اولاد ما را را داده‌ای و پیران نیز به سرعت می میرند با این وضع احتمال دارد خود مجبور به کار شویم و کسی بعنوان خادم ما باقی نماند، به همین خاطر فرعون دستور داد که، بچه های ذکور را یک سال بکشند و یک سال نگاه دارند تا تمامی فرزندان ذکور بنی اسرائیل هلاک نشوند.

گفتگوی موسی و هارون با فرعون:

حضرت موسی بعد از کسب مقام نبوت همراه با خانواده‌ی خود شب هنگام وارد مصر گردید. خداوند به برادرش (هارون) وحی کرد و او را به بازگشت موسی مژده داد و به اطلاع او رساند که در مقام نبوت و تبلیغ معاون و وزیر موسی می باشد. موسی و هارون هر دو به مصر رفتند، و بعد از وصول به مصر روانه قصر فرعون شدند. موسی علیه السلام از محافظین قصر اجازه دخول به قصر و حضور به ملاقات فرعون اجازه می خواهد، محافظین گفتند: به فرعون چه بگویم؟ موسی گفت: بگو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان آمده.

محافظین دربار فرعون از این سخن ترسید و به نزد فرعون رفت و آنچه را شنیده بود به سمع فرعون رساند و گفت: دیوانه بر در ایستاده و فکر می کند که فرستاده ای پروردگار جهانیان است. فرعون گفت: او را اجازه ورد دهید.

موسی و هارون وارد شدند. موسی او را به پذیرش توحید دعوت کرد و رسالت خویش را به گوش او رساند.

فرعون از باب تمسخر و استهزاء گفت: مگر خدای جز من وجود دارد؟ بعد فهمید این مرد موسی است که در خانه او پرورش یافته و مرتکب آن جرم شده بود. لذا گفت:

«قَالَ أَلَمْ نُزَيِّقْ فِيْنَا وَلِيْدًا وَلَبِئْسَ فِينَا مَن عُمِرَ كَ سِنِيْنَ ﴿18﴾ وَفَعَلْتَ فَعَلْتَك الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ ﴿19﴾ قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّيْنَ ﴿20﴾ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ﴿21﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿22﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِيْنَ ﴿23﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِيْنَ ﴿24﴾».

(فرعون) گفت: (ای موسی!) آیا ما تو را در طفولیت میان خود پرورش ندادیم؟ و سال ها از عمرت را در بین ما به سر نبردی؟ (19) و آن کاری که (با قبطنی) انجام دادی از تو سر زد و تو از ناسپاسان هستی. (20) (موسی) گفت: آن را وقتی مرتکب شدم که (به علم و دانایی نبوت) از بی خبران بودم.

(21) پس وقتی از شما ترسیدم، از شما گریختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشید و مرا از پیغمبران گردانید. (22) و آیا این نعمتی است که (آن را) بر من منت می نهد؟ در حالیکه بنی اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای. (23) فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟ (24) (موسی) گفت: پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان هر دو است، اگر یقین‌کنندگانید.

بعد از اینکه موسی علیه السلام و برادرش هارون از فرعون خواستند که به خدا و آنچه که از جانب خدا آورده‌اند، ایمان بیاورد و تنها او را عبادت کند، در جواب آنان گفت: «فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى» (سوره طه: 49). یعنی: «پروردگار شما کیست ای موسی؟!».

موسی در جواب گفت رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» [طه: 50]. «پروردگار ما خداوندی است که همه‌ی موجودات را به شکل مناسب آن‌ها آفریده و سپس آنان را هدایت کرده است.» یعنی وسایل رسیدن به منافع و مصالح را در اختیار آنان قرار داده است. (تفسیر ابن عطیه: ج 10، ص 36).

فرعون و تمسخر کردن دعوت موسی و ادعای ربوبیت و الوهیت:

بعد از آنکه فرعون دعوت موسی به حق و ایمان به خدای یگانه را شنید و معجزه‌ی عصا و بیضا را مشاهده کرد و آن‌ها را دلیلی بر صدق موسی یافت، با عناد و تکذیب و به سخره گرفتن به مقابله با موسی علیه السلام پرداخت و او را به سحر متهم کرد.

خداوند متعال به نقل از آنچه فرعون گفته و برای خود ادعا کرده است، میفرماید: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهُنَّ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿38﴾» [القصص: 83]. «فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود، خدایی برای شما سراغ ندارم. ای هلمان آتشی بر گل برایم بیروز و برای من کاخ بزرگی بساز، شاید من خدای موسی را از بالا بنگرم و من یقین دارم که موسی از زمره‌ی دروغگویان است.»

سپس فرعون موسی علیه السلام را تهدید کرد که اگر او را به خدائی نگیرد یا غیر او را به خدائی برگزیند، او را زندانی خواهد کرد.

قرآن عظیم الشان به نقل از فرعون میفرماید: «قَالَ لَنْ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿29﴾ قَالَ أَوْلُو جِنَّتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿30﴾ قَالَ فَاتِّبِعْهُ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ﴿31﴾ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿32﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِينَ ﴿33﴾ قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿34﴾» [الشعراء: 29-34]. «(فرعون) گفت: اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی، تو را از زمره‌ی زندانیان قرار خواهم داد.

(موسی) گفت: آیا اگر چیز روشنی به شما نشان دهم (باز هم مرا زندانی می‌کنی؟). (فرعون) گفت: اگر از راستگویانی آن را بیار. (در این هنگام) موسی عصای خود را انداخت و ناگهان از دهنش آشکاری گردید. و دست خود را بیرون آورد، ناگهان بینندگان آن را سفید و روشن دیدند. (فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: بدرستی که این جادوگری بسیار آگاه است.»

خداوند همچنین فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿46﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿47﴾» [الزخرف: 46-47]. «ما موسی علیه السلام را به همراه معجزات خود به سوی فرعون و درباریانش فرستادیم، پس (موسی) گفت: من فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم. هنگامی که موسی با معجزات ما به سوی آن‌ها آمد، ناگهان همگی بدان‌ها خندیدند.»

خداوند متعال در مورد ادعای ربوبیت از جانب فرعون میفرماید [النازعات: 15-24]. «آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که: «هَلْ أَتَكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿15﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْأَوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى ﴿16﴾ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿17﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ ﴿18﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴿19﴾ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ﴿20﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿21﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿22﴾ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿23﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿24﴾» پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی صدا زد. (به او گفت:) برو به سوی فرعون که طغیان و سرکشی کرده است. بگو: آیا میل داری که پاک شوی؟ و تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا بیمناک گردی؟ پس موسی معجزه‌ی بزرگ را به او نشان داد. اما فرعون موسی را تکذیب کرد و نافرمانی کرد. سپس پشت کرد و به سعی و تلاش پرداخت. آنگاه (جادوگران را) گرد آورد و دعوت کرد و گفت: من پروردگار والای شما هستم.»

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿٢٤﴾

فرعون گفت: مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگار خود را [برای نجات خود] به کمک طلبد، چون من می ترسم دین شما را دگرگون سازد، یا در این سرزمین فساد بر پا کند! (۲۴)

«ذَرُونِي»: مرا رها کنید. فرعون میخواهد بگوید مرا از قتل موسی منع نه کنید.

«أَنْ يُظْهِرَ»: این که توسعه دهد و پخش و پراکنده سازد.

«الْفَسَادَ»: مرادشان آئین توحیدی یا یک انقلاب ضد استکباری است.

مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی:

طوری که یاد آور شدیم؛ وقتی که فرعون دریافت که دعوت موسی علیه السلام بزرگتر از آن است که بتواند با ادعای باطل ربوبیت و الوهیت به مقابله با آن برخیزد، دچار ضعف و زبونی گردید و گفت همانطور که خداوند خبر داده است: «قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ إِن هَذَا سِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿34﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿35﴾» [الشعراء: 34-35]. «(فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: این، ساحری بسیار آگاه است، می خواهد با جادوی خود شما را از سر زمینتان بیرون کند، پس شما چه دستوری می دهید».

(در اینجا) فرعون با سران قوم و درباریان خود در مورد اینکه در مورد موسی علیه السلام چه کاری را انجام دهد، مشورت می کند و با این سخن که موسی علیه السلام می خواهد با جادوی خود شما را از سر زمین تان بیرون کند، آنان را تحریک می کند و به آن ها می گوید: موسی میخواهد با جادوی خود قلوب مردم را بدست آورد و اعوان و اتباع و نزدیکان خود را زیاد کند، تا بر شما پیروز شود و حکومت و کشور را از شما بگیرد. پس به من بگوئید که با او چه کار کنم؟ (تفسیر ابن عطیه: ج 11، ص 105 و تفسیر ابن کثیر: جلد 3، صفحه 333).

شیخ زمخشری در تفسیر خود مینویسد: در واقع هنگامیکه فرعون معجزات موسی را دید و ترس او را فرا گرفت، ادعای باطل ربوبیت و الوهیت او نتوانست در مقابل حقی که موسی علیه السلام آورده بود دوام بیاورد. و در نتیجه تکبر و ادعای ربوبیت و الوهیت خود را کنار زد و در مقابل درباریان خود که آنان را برده‌ی خود به حساب می آورد، چنان ذلیل و زبون گشت که در مورد موسی علیه السلام با آنان مشورت میکرد و از آنان دستور می گرفت که با موسی چه کار کند. بدین ترتیب فرعون بخاطر شدت تحیر و ترس از آنچه مشاهده کرده بود، بردهگان را فرمانروا و خود را که پروردگار آنان می دانست، مأمور اجرای دستورات آنان قرار داده است. (تفسیر زمخشری: جلد 3، صفحه 310).

ماهیت طاغوت های مستکبر در برابر براهین حق و پایداری حق گرایان این چنین نمایان میشود. پس عبرت بگیرید ای کسانی که دارای بصیرت هستید!

پیشنهاد در بارین به فرعون در مورد موسی علیه السلام:

درباریان به فرعون پیشنهاد کردند که: «قَالُوا أُرِجَهُ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿36﴾ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ ﴿37﴾» [الشعراء: 36-37]. «گفتند: به موسی و برادرش مهلت بده و به تمام شهرهای (مصر مأمورانی را) اعزام کن که (جادوگران را) جمع آوری کنند. تا همه‌ی جادوگران ماهر و بسیار آگاه را پیش تو بیاورند».

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٢٧﴾

موسی گفت: البته من به پروردگار خود و پروردگار شما از (شر) هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم. (۲۷)

«عُدْتُ»: پناهنده می شوم. خود را در پناه می دارم.

«مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» از شر هر ستمکار سرسخت و گردنکش، و سرکش از ایمان به آخرت مصون بدارد.

در التسهیل آمده است: از این رو گفته است: «مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ» و نامش را نیاورده است، تا شامل فرعون و غیر فرعون شود؛ چرا که غیر فرعون نیز به چنان وصفی زشت و قبیح موصوف می شود. (التسهیل ۵/۴).

دعوت ساحران خبیر توسط فرعون:

فرعون دستور داد که ساحران تمام شهرهای مصر را جمع کنند. ساحران هم با طمع و وعده‌ی فرعون که به آنان گفته بود اگر بر موسی و دعوت وی چیره شوند، مکافات بزرگ و جایگاه والایی را به آنها خواهد داد، نزد فرعون آمدند. خداوند متعال میفرماید: «وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿113﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿114﴾» [الأعراف: 113-114]. «ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، اجر و پاداشی خواهیم داشت؟ (فرعون) گفت: بله! و بی‌گمان شما از مقربان خواهید بود».

مقابله ساحران فرعون و موسی در روز زینت:

قبل از همه باید گفت که؛ روز زینت از جمله روز های است که در آن یکی از اعیاد مصریان برپا می‌گردد، در این روز همه مردم خود را زینت می‌دادند، و به سرور و شادی می‌پرداختند. قرآن عظیم الشان در مورد تعیین این روز توسط فرعون غرض مقابله ساحران شان به حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «قَالَ أَجِئْتَنَا لَتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ﴿57﴾ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ ۖ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ ۚ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿58﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحَشِّرَ النَّاسَ ضَحَىٰ ﴿59﴾» [طه: 57-59]. «(فرعون) گفت: ای موسی! آیا پیش ما آمده‌ای تا ما را با این جادوی خود از سر زمین خودمان بیرون کنی؟ یقیناً ما هم جادویی مثل جادوی تو را برایت می‌آوریم. پس موعدی را میان ما و خودت معین کن که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم، و وعده‌گاه ما مکانی صاف و مسطح باشد. (موسی) گفت: موعد (ما و) شما روز زینت است و باید مردم در چاشتگاه گردآورده شوند (تا نظاره‌گر مبارزه‌ی ما و شما باشند)».

ظهور حق و بطلان سحر ساحران:

در روز موعود یعنی روز زینت مردم و اهالی شهر جمع شدند و فرعون به همراه دستیاران و سربازان خود آمد و ساحران هم با ریسمان‌ها و عصا های خود در صحنه حاضر شدند و موسی هم به همراه برادرش هارون و با عصایش که بر آن تکیه می‌داد وارد صحنه شد و ساحران در برابر فرعون صف کشیدند و فرعون آنان را به پیروزی در این روز مهم تشویق می‌کرد و به آنان وعده میداد. سپس ساحران رو به موسی علیه السلام کردند و گفتند: «يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَٰئَ مَنْ أَلْقَىٰ ﴿65﴾» (سوره: طه: آیه: 65) «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می‌اندازی یا ما اول بیاندازیم».

موسی در جواب آنان گفت همانطور که خداوند فرموده است: «قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْكُونَ ﴿43﴾ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿44﴾ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿45﴾» [الشعراء: 43-44]. «موسی به ساحران گفت: آنچه را می‌خواهید بیفکنید، بیاندازید. پس ساحران ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون قسم که ما قطعاً چیره و پیروز هستیم. موسی هم عصای خود را انداخت و ناگهان شروع کرد به بلعیدن آنچه که با دروغ سر هم میکردند.»

خداوند در سوره اعراف در مورد ساحران فرموده است: «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» [الأعراف: 116]. «چشمان مردم را جادو کردند و آنان را به هراس انداختند و جادویی بزرگی از خود نشان دادند.»

و در سوره طه در مورد سحر ساحران فرموده است: «فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ﴿66﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَىٰ ﴿67﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ﴿68﴾ وَالْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ ﴿69﴾» [طه: 66-69]. «(موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادویی آنان ریسمان‌ها و عصاهایشان تند راه می‌روند. موسی در درون خود احساس هراس کرد. گفتیم: نترس! حتماً تو برتر هستی! و آنچه را که در دست راست داری بیانداز تا هم‌همی آنچه که آنان تزویری (مزورانه) ساخته‌اند، به سرعت ببلعد. چراکه کارهایی که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود.»

نتیجه‌ی مبارزه بین ساحران و موسی این شد که حق نمایان شد و سحر ساحران باطل گردید. (تفسیر قرطبی: ج 7، ص 260). همانطور که خداوند می‌فرماید: «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿118﴾» [الأعراف: 118]. «پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‌کردند باطل شد.»

ایمان آوردن ساحران:

ساحران وقتی که عصای موسی را دیدند که به اژدهای آشکاری تبدیل شد و تمام عصاهای و ریسمان‌هایی را که آنان انداخته بودند، بلعید. فهمیدند که این کار سحر نیست بلکه معجزه و دلیلی است بر اینکه موسی علیه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است، پس همه سجده‌کنان برای الله متعال بر زمین افتادند و ایمان خود را به پروردگاری با عظمت و پیامبری موسی علیه السلام اعلام کردند.

خداوند متعال در مورد ایمان آوردن ساحران می‌فرماید: «فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سُجُودًا ﴿46﴾ قَالُوا ءَأَمْنَا بِرَبِّ الْعَلَمِينَ ﴿47﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿48﴾» (سوره الشعراء: 46-48). «ساحران سجده‌کنان بر زمین فرو افتادند. گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان داریم، به پروردگار موسی و هارون.»

ایمان آوردن ساحران حادثه‌ای بسیار بزرگ و دلیلی قاطع و دندان‌شکن بود بر اینکه موسی علیه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. چون کسانی که فرعون از آن‌ها کمک طلبیده بود و از آن‌ها خواسته بود که پیروز شوند، شکست خوردند و تسلیم شدند و در همانجا به حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند و برای پروردگار جهانیان به سجده افتادند. بدین ترتیب فرعون با چنان شکستی مواجه شد که تاکنون جهان مثل آن را به خود ندیده است و در

نتیجه به دشمنی و عناد و ادعای باطل روی آورد و شروع کرد به تهدید کردن ساحران. (تفسیر ابن کثیر: جلد 3، صفحه 334).

فرعون و تهدید به کشتن ساحران:

فرعون بعد از اینکه ایمان آوردن ساحران را به موسی علیه السلام دید تصمیم به قتل و کشتن ساحران اتخاذ کرد طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 49 سوره الشعراء) به نقل از فرعون میفرماید: «قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَادَنْ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (49)» [الشعراء: 49]. «(فرعون ساحران را تهدید کرد و) گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه بدهم؟ بی گمان او بزرگ و استاد شما است که جادوگری را به شما آموخته است. پس خواهید دانست. بی شک دستها و پاهای شما را عکس یکدیگر قطع میکنم و همگی شما را به دار می آویزم».

عکس العمل ساحران به تهدید فرعون:

بعد از اینکه ساحران از جانب فرعون تهدید به قتل شدند، قرآن عظیم الشان، جواب ساحران در مقابل تهدید فرعون چنین بود: «قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (50) إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَاتِنَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (51)» [الشعراء: 50-51]. «(ساحران) گفتند: هیچ زیانی نیست. ما به سوی پروردگاران باز می گردیم. ما امیدواریم که پروردگاران گناهان ما را ببخشاید، چون ما اولین ایمان آورندگان بوده ایم».

یعنی در آنچه که ما را به آن تهدید می کنید، زیانی ما را نیست و اهمیتی بدان نمی دهیم، چراکه ما به سوی الله باز می گردیم و خدا پاداش هیچ نیکوکاری را ضایع نمی گرداند. وقتی که فرعون جواب آنان را شنید، تهدید خود را عملی کرد و آنان را کشت و در کنار رود نیل به دار آویخت.

ابن عباس (رض) در مورد آنان گفته است: صبحگاهان ساحر بودند و شامگاهان شهید شدند. (تفسیر ابن عطیه: ج 11، صفحه 110).

در حدیث شریف به روایت ابو موسی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون از قومی می هراسیدند، می گفتند: «اللهم إنا نعوذ بك من شرورهم، و ندرأ بك في نحورهم». «بارخدا! ما به تو از شرارت های آنان پناه برده و به وسیله تو، گردن هایشان را از خود دفع می کنیم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (٢٨)

و مردی مؤمن از آل فرعون خود را پنهان می داشت گفت آیا میخواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می گوید پروردگار من الله است؟ و برای شما معجزاتی از سوی پروردگارتان آورده است، و اگر دروغگو باشد زیان دروغش بر عهده اوست، و اگر راستگو باشد بخشی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید، بی گمان خداوند کسی را که اسرافکار و دروغگو باشد، هدایت نمی کند. (٢٨)

«وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ» اگر در ادعای رسالت دروغگو باشد، ضرر دروغش فقط به خودش میرسد. قرطبی گفته است: بر مبنای تردید در صدق رسالتش چنین نگفته، بلکه

می‌خواست محبت آنها را نسبت به او معطوف داشته و از آزارش دست بردارند. (تفسیر قرطبی ۳۰۷/۱۵).

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (28) همانا خدا توفیق هدایت و ایمان را به شخصی نخواهد داد که در گمراهی افراط کرده و در دروغ بستن به خدا مبالغه می‌کند.

امام فخر رازی گفته است: این بیان نشان دهنده‌ی رفعت منزلت و شأن حضرت موسی می‌باشد؛ چون خدا او را هدایت و به وسیله‌ی معجزات او را تأیید کرده است، و نیز تعریض است به این‌که فرعون با قصد کشتن موسی تجاوز و ستم پیشه کرده است و در ادعای خدا بودنش دروغگو می‌باشد، و خدا انسانی را با این شان و وصف هدایت نمی‌دهد. بلکه او را ناموفق و کارش را خراب و خنثی می‌کند. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۷)

در البحر آمده است: این یکی از فنون علم بیان است که دانشمندان آن را «استدراج مخاطب» نامیده‌اند، و آن این‌که وقتی دید فرعون قصد قتل موسی را کرده و قومش نیز موسی را تکذیب کرده‌اند، خواست به شیوه و طریقی نهانی که گمان نبرند نسبت به موسی تعصبی دارد، و ندانند که از پیروان موسی می‌باشد، او را یاری و بر آنان پیروز گرداند، لذا از در نصیحت و اندرز در آمد و گفت:

«أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا»، اسم او را نیاورد بلکه فقط گفت: مردی، تا وانمود کند که او را نمی‌شناسد. بعد از آن گفت: **«أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ»** نگفت مردی با ایمان یا پیامبر خدا؛ چون اگر چنان می‌گفت، می‌دانستند که نسبت به او تعصب دارد، و سخنش را قبول نمی‌کردند. پس از آن، گفتارش را چنین دنبال کرد و گفت: **«وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا»** به منظور توافق با نظر آنها، کذب را قبل از صدق آورده است. آنگاه آن را دنبال کرده و گفت: **«وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا»** و نگفت: او صادق است. و همچنین گفت: **«يَصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ»** و نگفت تمام آنچه وعده‌اش را به شما داده است؛ زیرا اگر چنان می‌گفت می‌فهمیدند که نسبت به او تعصب دارد و پیامبری او را تصدیق می‌کند. سپس گفتاری را به دنبال آن آورد که بیانگر عدم تصدیق می‌باشد و گفت: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ**، که متضمن تعریض به فرعون است؛ زیرا او در زمینه‌ی دروغ بستن به خدا بی اندازه افراط کرده بود؛ چون خود ادعای خدایی و پروردگاری می‌کرد. (البحر المحيط ۴۶۱/۷).

داستان مؤمن آل فرعون:

مؤمن آل فرعون شخصیت بود از جمله فرعونیان، که به موسی علیه السلام ایمان آورده بود ولی این شخص ایمان خود را مکتوم و مخفی نگاه داشته بود، ولی در قلب به موسی علیه السلام عشق و محبت بی‌الایش داشت، و خود را مؤظف به دفاع از او می‌دید.

این داستان آموزنده و تأریخی؛ در آیات 28 الی 45 سوره مبارکه غافر با زیبایی خاصی تذکر یافته است، این شخص بعد از اینکه فرعون تصمیم به قتل حضرت موسی می‌گیرد، و جان حضرت موسی علیه السلام را در خطر جدی می‌بیند، در همین لحظه خطرناک، حساس و سر نوشت ساز خود را به یاری و مدد حضرت موسی علیه السلام می‌رساند و اطلاع از دسیسه فرعون او را از قتل نجات می‌دهد.

مفسرین مینویسند که: مؤمن آل فرعون شخصی هوشیار، دقیق و وقت شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی بود.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش در مورد مؤمن آل فرعون می‌نویسند که وی: اصلاً از جمله قبیطان و نزدیکان فرعون بود، برخی حتی او را پسر کاکای فرعون و ولیعهد فرعون معرفی

می دارد. برخی از مؤرخین در تواریخ خویش؛ اسم او احبروک، شمعون، حزقیل، حزبیل، حبیب و یا سمعان ذکر نموده اند.

همچنان برخی از مفسرین مینویسند که: حزبیل، همان نجاری بود که صندوق را برای حضرت موسی ساخت تا مادرش او را در میان رود نیل بیاندازد.

داستان مؤمن آل فرعون تنها در همین سوره مطرح شده است. وبصورت خلاصه این داستان همین است که: این شخص بعد از اینکه از تصمیم فرعون در به قتل رساندن موسی علیه السلام اطلاع حاصل می کند خود را با سرعت خاص به حضرت موسی علیه السلام می رساند، و او را از دستگیری و قتل توسط فرعون مطلع می سازد.

امام فخر رازی و مراغی در تفاسیر خود در این بابت می نویسند: او از درباریان و رئیس پلیس فرعون بود.

برخی از مفسران نوشته اند که او خازن و مسؤلیت خزاین فرعون بود.

از ابن عباس (رض) نقل شده که در میان فرعونیان تنها سه کس به موسی ایمان آوردند: مؤمن آل فرعون، همسر فرعون، و آن مردی که قبل از نبوت موسی به او خبر داد که فرعونیان تصمیم دارند تو را به خاطر قتل یکی از اتباعشان به قتل برسانند و هر چه زودتر از مصر خارج شو. (سوره قصص آیه 20).

حسن مفسر شهیر جهان اسلام در مورد آل فرعون می نویسد: «آن مرد از قبطیان و پسرکاکای فرعون بود که ایمانش را نهان می داشت و آن را قبل از این روز آشکار نساخته بود و سبب آشکار کردن ایمانش در این روز، این بود که چون فرعون گفت: (مرا بگذارید تا موسی را بکشم)، آن مرد مؤمن را خشمی برای خداوند متعال فراگرفت و گفت: «آیا مردی را می کشید که میگوید: پروردگار من الله است و مسلماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟» یعنی: حال آنکه او برای شما معجزات آشکاری که بر نبوت و صحت رسالت وی دلالت های روشنی دارند، نیز آورده است؟

در حدیث شریف آمده است: «بهترین جهاد، گفتن سخنی حقی است در نزد سلطانی ستمگر». ابن عباس (رض) میگوید: «از خانواده فرعون، جز همین مرد و نیز زن فرعون، کس دیگری ایمان نیاوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسی علیه السلام، با آنان قدری نرم تر برخورد کرد و گفت: «و اگر بر فرض دروغگو باشد، دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد، البته برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید» این سخن آن شخص مؤمن، ناشی از شک وی در صحت رسالت موسی علیه السلام نبود زیرا او چنانکه خداوند از وی توصیف کرده است به راستی مؤمن بود. معنای: «يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» [غافر: 28] این است: اگر تمام چیزهایی که موسی علیه السلام به شما وعده می دهد، به شما نرسد، حداقل بعضی از آن ها به شما می رسد و در همان بعض هم هلاکت شما حتمی است» چرا که خدا کسی را که افراطکار دروغگو باشد، هدایت نمی کند» این ادامه سخن آن مرد مؤمن است. یعنی: اگر موسی علیه السلام گزاف کار و دروغگو باشد، هرگز خداوند متعال او را به سوی حجت های روشن خود راهنمایی نمی کند و نه او را به معجزات خود مؤید می گرداند و اگر بر خداوند دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالی او را خوار ساخته و هلاک می گرداند پس شما نیازی به این ندارید که او را بکشید. این سومین احتجاجی است که آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسی علیه السلام کرد و در این اعتراض نیز نوعی مجامله

و نرمش براي واداشتن آنها به تسليم است. (تفسير انوار القرآن (جلد سوم) نوشته: عبدالرؤوف مخلص).

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

اي قوم من امروز حكومت در دست شماست و در اين سر زمين غلبه داريد، اما اگر عذاب سخت الله بر ما بيايد، چه كسي ما را ياري خواهد كرد؟ فرعون گفت: به شما نشان نميدهم جز آنچه را من در ميبابم و شما را جز به راه رشد راهنمايي نميكنم. (دستور همان قتل موسي و تقويت حكومت من است). (٢٩)

«الْمُلْكُ»: حكومت و سلطنت. شاهي.

«ظَاهِرِينَ»: غالبين. چيرگان و پيروزمندان.

«بَأْسِ اللَّهِ»: يعنى عذاب و انتقام خدا.

«الرَّشَادِ»: هدايت، صواب و صلاح.

امام رازي ميفرمايد: از اين جهت گفته است: «يَنْصُرُنَا وَ جَاءَنَا»؛ چون وانمود مي كرد او از آنان مي باشد و در خير و منفعت اندرزي كه به آنان ميدهد، با آنها شريك است. (تفسير كبير ٥٩/٢٧)

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾

و آن مرد مؤمن گفت: اي قوم من! بي ترديد من بر شما از روزي مانند روز [عذاب] گروه ها [بي كه پيامبران را تكذيب كردند] مي ترسم. (٣٠)

«مِثْلَ»: همانند. مراد همانند حادثه و بلا است. يعنى مضافي قبل از (يَوْمِ) محذوف است.

«يَوْمِ الْأَحْزَابِ»: هدف از (يَوْمِ) ايام و روزگاران است، نه روز يازمان واحدي.

همچنين ايام به معني وقائع نيز آمده است (ملاحظه شود: تفسير روح المعاني).

مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿٣١﴾

چون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و كساني كه بعد از آنان بودند؛ و الله بر بندگان اراده ظلم نمي كند. (٣١)

«ذَابِ»: عادت و رسم.

مفسر زمخشرى گفته است: يعنى نابودي آنها عدالت و روا بود؛ چون به سبب عمل خود مستحق آن شدند. و متضمن مبالغه مي باشد؛ چون «اراده كردن ستم» را نفى کرده است و هر كس از اراده كردن ستم دور باشد، از ستم دورتر است. (تفسير كشاف ١٢٨/٤).

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾

(و نيز گفت) اي قوم! من بر شما از روزي كه مردم يكديگر را صدا مي زنند (و از هم ياري

مي طلبند و صدايشان به جائي نمي رسد) بيمناكم! (٣٢)

«يَوْمَ التَّنَادِ»: اصل آن تنادي است به معني صدا زدن.

«التَّنَادِ» روز قيامت كه انسان به محشر خوانده مي شود، يا مردم يكديگر را صدا مي كنند.

در آن روز: هر ملّتي را به نام پيغمبرش فرايد مي دارند؛ مردمان همديگر را صدا مي زنند و به كمك مي طلبند؛ مردمان را براي گروهمايي در محشر صدا ميزنند؛ مردمان كافر و اوپلا سر ميدهند و نابودي را فرايد ميدارند.

شیوه کاری آل مؤمن فرعون:

همان گونه که در سیره برخی از انبیا دیدیم، مؤمن آل فرعون نیز گاهی با یادآوری و انذار توأمان، آهنگ تحریک و اقناع مخاطبان را می نماید، دو شیوه‌ای که به خوبی یکدیگر را تکمیل میکنند: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ» (غافر، آیات 30 - 31) و کسی که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، من از روزی مثل روز دسته های مخالف خدا بر شما می ترسم. در این آیات، انذار و یادآوری سرگذشت اقوام پیشین به همراه یکدیگر، یک روند تبلیغی مؤثر را به وجود آورده است که می تواند هر مخاطب حق پذیری را به تأثر وادارد. «وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُنَادُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (غافر، آیات 32 - 33) و ای قوم من، من شما را از روزی که مردم یکدیگر را ندا در می دهند، بیم دارم. و در پایان یادآوری ها، استدلال ها و نصیحت ها، برای اتمام حجت، انذاری صریح و تکان دهنده را ارائه می کند که حاوی نوعی برائت نیز هست: «الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا» (غافر، آیه 35) کسانی که در باره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می کنند، این ستیزه در نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می نهد. آیه 34 سوره مؤمن نیز بر یادآوری ماجرای دعوت پر از اعجاز و عبرت یوسف آغاز میشود و با انذار گمراهی دائم مشرکان پایان مییابد: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ» (غافر، آیه 34) و به یقین، یوسف پیش از این، دلایل آشکار برای شما آورده، و از آنچه برایتان آورد همواره در تردید بودید.

خیر خواهی و دلسوزی بسیار از شیوه های مشترک انبیاء و اولیاء در تبلیغ دین این است که سرنوشت خودشان و مخاطبان را یکسان به حساب آورند و برای آن ناصحانه دلسوزی کنند. از این رو مؤمن آل فرعون، این گونه به مردم هشدار می دهد: «فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا» (غافر، آیه 29) پس چه کسی ما را از بلای خدا - اگر به ما رسد - حمایت خواهد کرد؟ «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ» (غافر، آیه 30) من بر شما از مثل روز عذاب دسته های مخالف خدا می ترسم. «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (همان، آیه 39) ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی ناچیز است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

«وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» (غافر آیه 41) و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات می خوانم و شما مرا به آتش می خوانید؟ بیش از هر چیز باید به لحن و سیاق آیات فوق دقت کرد تا عمق دلسوزی و خیرخواهی مؤمن برای مردم روشن گردد.

تبلیغ در مراحل متعدد از ظاهر آیات بر می آید که تبلیغ مؤمن دارای مراحل متعدد بوده است و با طی یک مرحله، در صدد یافتن فرصت دیگر بوده و پیام های خود را در فراگرد تبلیغی جدید عرضه می کرده است. آیات 28 تا 35 سوره مؤمن را می توان حکایت کننده مرحله اول دعوت وی دانست و آیات 38 تا 46 بازگو کننده مرحله دوم می باشند.

گفتنی آن که به نظر می رسد با مردد شدن فرعونیان در مورد قتل موسی مرحله اول دعوت او به توفیق نایل شد، و در مرحله دوم وقت آن رسیده که مبلغ ضمن تقویت این نتیجه، در پی تثبیت عقاید و پیام های دیگر خویش باشد. جالب است که ترتیب شیوه های اتخاذ شده در دو مرحله متفاوت است؛ طور مثال در مرحله دوم شیوه ترغیب و تشویق بسیار بیشتر از مرحله اول به کار رفته و در عوض انذار در مرحله اول بیشتر به چشم می خورد.

شیوه همراهی و مدارا با مخاطبان:

از آن جا که یکباره نمی توان تمامیت عقل و دل مخاطبان را در اختیار گرفت، در مراحل اولیه دعوت، نوعی همراهی و امید هدایت تدریجی ضرورت می یابد. مؤمن از ابتدا سخن نهایی و اعتقاد کامل را بازگو نکرد، چه، مخاطبان از تلقی و تحمل آن عاجز بودند. پس نوعی همراهی و تسهیل امر موجب تمایل آنان به پیام او گردید، به این ترتیب که، هرچند می داند تمام گفتار موسی راست و صحیح است با ظاهر شک و دو دلی می گوید: "و این یک کاذبا فعلیه کذب"، و اگر دروغگو باشد، دروغش به زیان اوست. و نیز به جای آن که به تمام آنچه موسی وعده داده اشاره کند، بعضی از آن را متعرض شده است: «وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» غافر، آیه 28 (و اگر راستگو باشد، بعضی از آنچه شما را وعده داده به شما می رسد).

اگر پرسیده شود چرا گفت: بعضی از آنچه وعده تان داده به شما می رسد، در حالیکه او نبی راستگویی است و هر چه وعده داده بدون استثنا باید عملی شود، پاسخ این است که چون او در مقابل دشمنان موسی و منکران دعوتش نیاز داشت تا قدری با آنان مدارا و ملایمت کند و راه میانه را ببیماید و از در خیرخواهی درآید، طوری که زمینه برای قبول آنها فراهم تر شود و چون از او شنیدند پیامش را رد نکنند.

کسانی که در باره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می کنند، این ستیزه در نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می نهد.

تشویق و ترغیب:

بخش قابل توجهی از آیات دعوت مؤمن آل فرعون را تشویق ها و امید بخشی های او به مخاطبان تشکیل میدهد. وی آن گاه که شیوه های استدلال و انذار و یادآوری را بی اثر یا کم اثر می بیند، در دومین فرآیند تبلیغی خود، بیش از هر روش، به تشویق و اظهار خیرخواهی می پردازد و با بیان نعمت ها و پاداش های الهی، آنان را به پذیرش و التزام به پیام ها سوق می دهد؛ تشویق به یافتن راه رشد: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (مؤمن، آیه 38) و آن کس که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم.

تشویق به ورود به بهشت: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (غافر آیه 40) و هر کس که کار شایسته ای کند، چه مرد باشد یا زن، در حالیکه ایمان داشته باشد، در نتیجه، آنان داخل بهشت می شوند و در آن جا بی حساب روزی می یابند.

ترغیب به آرامش سرای دیگر: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (غافر، آیه 39) ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی ناچیز است و درحقیقت، آن سرای آخرت است که سرای پایدار است.

يَوْمَ تُولُون مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾
 آن روزي که [به علت شدت عذاب] پشت مي‌گردانيد و شما در برابر عذاب الله هيچ حمايتگري نداريد، و هر کس را خداوند (بخاطر اعمالش گمراه سازد، هدايت کننده اي براي او نيست. (۳۳)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ﴿٣٤﴾
 پيش از اين يوسف با دلائل روشن به نزد شما آمد، ولي شما هميشه نسبت به آنچه که آورده بود در شك بوديد، تا زماني که از دنيا رفت، [پس از مرگ او] گفتيد: خدا هرگز بعد از او پيامبري مبعوث نخواهد کرد، اين گونه خدا هر اسراف کار متردد را گمراه مي کند. (۳۴)
«الْبَيِّنَاتِ»: آيه هاي کتاب آسماني. دلائل و براهين و معجزات.
«فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكِّ»: پيوسته در شك و ترديد بسر مي برديد.
«هَلَكَ»: فوت کرد.

«مُرْتَابٌ»: متشکک و متردد در دين.
 در دلايل که مؤمن آل فرعون به مصريان بيان داشت يکي اين بود که آنان به علت ترديد در رسالت يوسف عليه السلام داشتند.

مفسران گفته اند: يعني پدران و نياکانتان. **«حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا»** بعد از اينکه درگذشت، از روی ميل و هوس و تمنی وبدون دليل و برهان گفتيد: بعد از يوسف هيچکس ادعای پيامبري را نخواهد کرد.

ابو حيان گفته است: اين بيان به معنی تصديق رسالت حضرت يوسف عليه السلام نيست. چگونه او را تصديق می کنند در حالی که هنوز در مورد او مشکوک اند، بلکه به اين معنی است که پيامبري از جانب خدا برای هدايت خلق نمی آيد. بنا بر اين نفی يک پيامبر و انکار بعثت او ميباشد. (البحر ۴۶۴/۷).

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾
 کسانی که درباره آیات الله مجادله مي کنند، بدون آنکه دليلي براي آنان آمده باشد، (مجادله آنان) نزد الله و نزد مؤمنان خشم بزرگي را در پي دارد؛ اينگونه خداوند بر قلب هر متکبر جبباري مهر مي نهد. (۳۵)
«سُلْطَانٍ»: حجت و برهان.

در البحر آمده است: اندرزگو، به منظور حسن گفتگو با آنها و جلب قلوب و نهاد آنها، لحن را از خطاب به غايب تغيير داده است، تا به طور ناگهانی آنها را مخاطب قرار ندهد. و در گفته ی کَبْرٌ مَقْتًا نوعی شگفتی و مهم جلوه دادن جدال آنها نهفته و پنداري از ديگر گناهان کبيره بزرگتر است. (البحر ۴۶۴/۷).

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾
 فرعون گفت: اي هامان! براي من بنايي بسيار بلند بساز شايد به راه ها دست يابم. (۳۶)
«صَرْحًا»: قصر عظيم. و يا تعمير مرتفع (ملاحظه شود سوره: نمل آيه ۴۴، قصص آيه ۳۸).
 امام قرطبي گفته است: بعد از اينکه مؤمن خانواده ی فرعون سخنان خود را گفت و فرعون ترسيد گفته ی او در دل قوم مؤثر واقع شود، چنان وانمود کرد که می خواهد توحيدى را آزمائش

کند که موسی آورده است. از این رو دستور ساختن قصری عظیم را به وزیرش داد. (تفسیر قرطبی ۳۱۴/۱۵).

«لَعَلِّي أَبْلُغَ الْأَسْبَابِ» **أَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ** شاید به راه‌های رسیدن به آسمان‌ها برسم و از آن سر درآورم. به منظور تفضیم و توضیح، آن را تکرار کرده است. (صاحب کشف گفته است: وقتی چیزی به ابهام بیاید و بعداً توضیح داده شود، بزرگی و تفضیم حال آن را می‌رساند، وقتی خدا تفضیم اسباب سموات را خواست، اول آن را مبهم آورد و بعداً آن را توضیح داد. کشف ۶۶/۴).

«الْأَسْبَابِ»: وسائل (ملاحظه شود سوره بقره آیه 166، ص آیه 10). راه‌های شناخت و دستیابی به چیزی.

در موعظه‌های که مؤمن آل فرعون ارایه داشت دارای مفیدت خاصی واقع شد، از جمله: فرعونی که شعار «أَقْتُلْ مُوسَى» را سر می‌داد و می‌گفت من موسی را می‌کشم و هیچ کس جز نظر من نباید نظری دهد، «مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى» در اینجا است که سعی و تلاش مؤمن آل فرعون به جای کشتن موسی به فکر ساختن برج برای یافتن خدای موسی افتاد.

أَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿٣٧﴾

راه‌های (صعود به) آسمان‌ها، تا از خدای موسی اطلاع یابم (و بنگرم)، چون من او را دروغگو می‌پندارم. اینچنین برای فرعون بدی کردارش زیبا جلوه داده شد و از راه (حق) باز داشته شد. وحیله و توطئه فرعون (و فرعون صفتان) جز به تباهی نمی‌انجامد. (۳۷)

«أَطَّلِعَ»: بنگرم، با خبر شوم.
«فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى» تا آشکارا خدای موسی را با چشم خود ببینم. «وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا» من واقعاً فکر می‌کنم موسی در این که ادعا می‌کند غیر از من خدایی دارد، دروغ می‌گوید.
مفسر محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) می‌فرماید: رسیدن به «اسباب سموات» غیر ممکن است. اما فرعون به شنوندگان وانمود کرد که صورت ممکن را دارد آنگاه که گفت: «فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى»، این خود اقرار به وجود الله متعال می‌باشد. از این رو اقرار را جبران کرد و گفت: «وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا» (تفسیر البحر ۴۶۵/۷).
«تَبَابٍ»: خسران و زیان. هلاک و نابودی.

«أَسْبَابِ»:

- مفسر قتاده در مورد «أَسْبَابِ»: می‌فرماید: «مراد از اسباب، درها است». «راه‌های دستیابی به آسمان‌ها» یعنی: تا بر آن برج بالا رفته به آسمان برسم و چون به آسمان رسیدم، خدایی را که موسی علیه السلام ادعا می‌کند او آنجاست، جست و جو کنم «تا به سوی خدای موسی بنگرم»

- امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «موسی علیه السلام قبلاً به فرعون خبر داده بود که الله متعال در آسمان است». «و من او را سخت دروغگو می‌پندارم» در این ادعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادعا می‌کند.

بدین‌گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود الله متعال متیقن نیست و به پندار خود در پی جست و جو و کاوش در مورد این امر است که آیا در واقع خدای مورد ادعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلاً وجود ندارد

و به زودي خواهدديد كه حقيقت امر چيست؟
خواننده گان محترم!

درآيات متبركه (38الي46) ادامه ي اندرزهاي آن مرد مؤمن، به بيان گرفته شده است.

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٣٨﴾

و كسي كه (از قوم فرعون به موسي) ايمان آورده بود گفت: اي قوم من! از من پيروي كنيد تا شما را به راه صحيح هدايت كنم. (38)

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾

اي قوم من! اين زندگي دنيا متاع زودگذري است، و البته آخرت سراي دائمي (و جاودانه) است. (39)

امام قرطبي گفته است: منظور از منزلگاه آخرت، بهشت و دوزخ است كه فناپذير نيستند. (تفسير قرطبي 317/15).

«مَتَاعٌ»: توشه‌اي كه سواري براي مسافرت با خود بر مي دارد (ملاحظه شود: المنتخب).
كالاي اندك. لذت گذرا. بهره‌اي ناچيز.

«دَارُ الْقَرَارِ»: سراي هميشگي و ماندگاري. خانه استقرار و جاودانگي.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

هر كس عمل بدّي انجام دهد جز به همان اندازه جزا داده نمي‌شود، ولي هر كس كار نيك انجام دهد، خواه مرد يا زن، در حالي كه مؤمن باشد وارد بهشت مي‌شود و در آنجا روزي بي حسابي به او داده خواهد شد. (40)

فضل الله چنان مقتضي است كه پاداش حسنات چند برابر شود، اما كيفر گناهان نه.
ابن كثير گفته است: بغير حساب يعني به ميزان پاداش ارزيابي نمي‌شود، بلكه خدا ثواب زياد و عظيم را طوري به او مي‌دهد كه نه به آخر مي‌رسد و نه تمام مي‌شود. (مختصر ابن كثير 245/3).

وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النِّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾

اي قوم! چرا من شما را به سوي نجات دعوت مي‌كنم، اما شما مرا به سوي آتش فرا مي‌خوانيد؟ (41)

اين بدبين معني است كه: معامله ما و شما يك امر عجيب است. من مي‌خواهم كه شما را براه ايمان دعوت نموده و از عذاب الله متعال نجات بخشم و كوشش شما اين است كه مرا نيز همراه خويش در آتش دوزخ بيفكنيد - از يکطرف چنان خير خواهي و دلسوزي از جانب ديگر چنين كينه و دشمني؟.

«مَا لِي»: چه چيز مي‌بينم؟ چه خبر است؟ چه شده است؟ به من بگوئيد كه.

تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ﴿٤٢﴾

شما مرا دعوت مي‌كنيد كه به خدا كافر شوم و چيزي را كه من به (حقيقت) آن علم ندارم شريك او گردانم در حاليكه كه من شما را به سوي خداوند عزيز غفار دعوت مي‌كنم. (42)

لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٤٣﴾

قطعاً آنچه شما مرا به سوي او مي خوانيد (از بتها و فراعنه و معبودان باطل) آن هيچ دعوتي (و اثر سودمندي) در دنيا و آخرت ندارد و محققاً (بدانيد كه در قيامت) بازگشت ما به سوي خداست و البته اسرافكاران، دوزخي و همدم آتش اند. (۴۳)

بايد گفت: بجزذات پروردگار، قدرتي ديگري نه در دنياونه هم در آخرت موجود مي باشد كه: ادنا ترين نفع و ضرر را مالك باشد پس مردم را به بندگي و غلامي آن چيز حقير دعوت دادند: نتهاي جهل و حماقت است. طوريكه قرآن عظيم الشان در (آيه 5 سوره احقاف) مي فرمايد: **«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ» (5)** (و كيست گمراه تر از كسي كه به جاي خداوند، كساني را مي خواند كه تا روز قيامت پاسخش را نميدهند وحتي از خوانده شدن خود بي خبرند.)

فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولَ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴)

به زودي آنچه را من به شما مي گويم به خاطر خواهيد آورد، و من كار خود را به الله مي سپارم، چون الله نسبت به بندگان [خود] بيناست. (۴۴)

مفسر تفسير صفاة التفاسير در تفسير آيه مبارك «فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولَ لَكُمْ» مي نويسد: وقتی با عذاب روبرو شديد، درستي گفتار مرا به ياد خواهيد آورد.

گفته متضمن تهديد و وعيد است. **«وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»** من به خدا توكل مي كنم و كارم را به او واگذار مي نمايم.

امام قرطبي گفته است: اين جمله نشان مي دهد كه او را تهديد کرده و قصد قتلش را داشته اند. (تفسير قرطبي ۳۱۸/۱۵)

«أَفَوضُ»: واگذار مي كنم. مي سپارم.

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵)

و خداوند او را از عواقب سوء توطئه ها و حيله هاي ايشان كه مي ورزيدند، در امان داشت، و عذاب شديد آل فرعون را فرو گرفت. (۴۵)

«سَيِّئَاتٍ»: بدبها. مراد شکنجه ها و كيفرها و بلاها است.

«حَاقَ»: در بر گرفت. گريبانگير گرديد (ملاحظه شود سوره هاي: انعام آيه 10، هود آيه 8، نحل آيه 34).

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶)

عذاب آنها آتش است كه هر صبح و شام بر آن عرضه مي شوند، و روزي كه قيامت بر پا مي شود (الله دستور مي دهد) آل فرعون را در سخت ترين عذاب ها در آوريد. (۴۶)

«النَّارُ»: بدل از (سوء العذاب) است.

«يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا»: به آتش نموده مي شوند. مراد اين است كه در صبح و شام منزل و مأوي آينده آنان در دوزخ را بدانان نشان مي دهند. همان گونه كه رسول اكرم خبر داده است: **«إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»**. **«أَشَدَّ الْعَذَابِ»**: اضافه صفت به موصوف خود است.

بخاري و مسلم و ديگران در حديث شريف از ابن عمر (رض) روايت کرده اند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«إِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ**

كان من أهل الجنة فمن أهل الجنة وإن كان من أهل النار فمن أهل النار، يقال له: هذا مقعدك حتى بعثك الله إليه يوم القيامة». «قطعاً يكي از شما چون بمیرد، جایگاهش صبح و شام بر وی عرضه میشود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده میشود و اگر از دوزخیان باشد، جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده میشود. به او گفته میشود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به سوی آن برانگیزد». این آیه کریمه و احادیث وارده در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و اینکه عذاب برزخ حق است و هیچ شکی در آن نیست.

در حدیث شریف به روایت بخاری از عائشه (رض) آمده است که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره عذاب قبر پرسید، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آری! عذاب قبر حق است».

البته دلالت آیه کریمه، به عذاب کفار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به سبب گناهانش، از آن استنباط نمی شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدم بر می آید.

باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به دلیل حدیث شریف وارده در این باره از ابن مسعود (رض) که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ما أحسن محسن من مسلم أو كافر إلا أثابه الله تعالى. قلنا: يا رسول الله! ما إثابة الله الكافر؟ فقال: إن كان قد وصل رحماً أو تصدق بصدقة أو عمل حسنة، أثابه الله تبارك وتعالى المال و الولد و الصحة و أشباه ذلك. قلنا: فما إثابته في الآخرة؟ قال: عذاباً دون العذاب. قرأ «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» [غافر: 46]. هیچ نیکوکاری اعم از اینکه مسلمان باشد یا کافر کار نیکی انجام نمیدهد، جز اینکه خداوند متعال او را پاداش می دهد. گفتیم: یا رسول الله! پاداش دادن کافر چیست؟ فرمودند: اگر صله رحمی را برقرار ساخته باشد، یا صدقه ای داده باشد، یا کار نیکی کرده باشد، خدای تبارک و تعالی او را به دادن مال و فرزند و سلامتی و امثال آن در دنیا پاداش می دهد. گفتیم: پاداش دادن وی در آخرت چیست؟ فرمودند: عذابی است پایین تر از عذابی. آن گاه تلاوت کردند: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» [غافر: 46] آل فرعون را در سخت ترین عذاب در آورید».

«و روزی که قیامت بر پا شود، می گوئیم: آل فرعون را در سخت ترین عذاب در آورید» یعنی: به فرشتگان می گوئیم: آل فرعون را در جهنم به جایگاهی در آورید که عذاب آن از غیر آن سهمگین تر و شدیدتر است.

خواننده گان محترم!

در آیات (47 الی 56) موضوعاتی مجادله سران و رهبران کفر و استکبار و پیروانشان در دوزخ، و پیروزی پیامبران بر دشمنان در دنیا و آخرت، به بحث گرفته شده است.

وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (٤٧)

و یادآور شو وقتی را که در آتش دوزخ با همدیگر به مجادله می پردازند وضعفا به مستکبران میگویند: البته ما پیرو شما بودیم، پس آیا می توانید بخشی از (عذاب) آتش (دوزخ) را از ما دفع کنید؟ (۴۷)

«يَتَحَاوُونَ» به خصومت و نزاع می پردازند، کشمکش می کنند، سخنان پرخاشگرانه می گویند. بگو مگو می کنند.

«الضُّعْفَاءُ»: مراد پیروان و مقلدان دنیوی است.

«الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا»: مراد رؤساء و سرد مداران دنیوی است.

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ» پس آیا قسمتی از این عذاب را از ما دفع می‌کنید که در آن گرفتار شده‌ایم؟

امام فخر رازی گفته است: می‌دانستند که آن رؤسا قدرت تخفیف آن را ندارند، بلکه منظور آنها این بود که در شرمنده نمودن رؤسا مبالغه و قلب آنها را جریحه‌دار کنند؛ چون این رؤسا و سرکردگان تلاش کرده بودند که آنها را در انواع گمراهی‌ها در اندازند. (تفسیر کبیر ۷۴/۲۷).

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾

مستکبران می‌گویند: هم اکنون همه ما در آتش هستیم، یقیناً که الله میان بندگانش (به عدالت) حکم کرده است. (۴۸)

«حَكَمَ»: داوری کرده است و دادگاهی و داد رسی نموده است.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾

و آنانکه در آتش اند به نگهبانان دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید که یک روز (فقط یک روز) بخشی از عذاب را از ما بر دارد. (۴۹)

امام بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن خوف و ترس، جهنم را در جای ضمیر قرار داده و به جای «لخزنتها» گفته است: لِحَزْنَةِ جَهَنَّمَ. (تفسیر بیضاوی ۱۵۴/۳).

قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٥٠﴾

(نگهبانان دوزخ) می‌گویند: آیا پیغمبران تان نبود که با معجزه‌های روشن نزدتان می‌آمدند؟ می‌گویند: آری. (نگهبانان دوزخ) می‌گویند: پس (خودتان) دعا کنید، ولی دعای کافران جز سردرگمی نتیجه‌ای ندارد. (۵۰)

مفسر امام فخر رازی فرموده است: منظور از «فَادْعُوا» امیدوار بودن به سود و منفعت نیست، بلکه برای نشان دادن نومیدی است؛ چون در صورتی که درخواست فرشتگان مقرب درگاه پذیرفته نشود، دعا و درخواست کفار چگونه شنیده و پذیرفته می‌شود. (تفسیر کبیر ۷۴/۲۷).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه محافظان دوزخ، هنگام ورود کافران به دوزخ از آن‌ها میپرسند: «أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» [غافر: 50]. «آیا فرستادگان شما آیه‌های روشن و دلایل آشکاری را برای شما نمی‌آوردند؟».

در جواب می‌گویند: ما به دلیل انکار فرستادگان و پیام آن‌ها، سزاوار دوزخ شده‌ایم: «قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» [الملك: 9].

«می‌گویند: بلی! پیغمبران بیم‌دهنده‌ای به میان ما آمدند و ما آنان را دروغ‌گو نامیدیم و گفتیم: خدا به هیچ وجه چیزی نفرستاده است و شما در گمراهی بزرگی هستید».

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿٥١﴾

ما به طور مسلم رسولان خود، و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان (برای گواهی دادن) به پا میخیزند، یاری می‌دهیم. (۵۱)
 امام رازی گفته است: در این آیه الله متعال به پیامبرش وعده داده است که در این دنیا و در آخرت او را بر دشمنان غالب کند. (تفسیر کبیر ۷۵/۲۷).
 «الأشهاد»: جمع شهید، گواهان. از جمله گواهان، فرشتگان و انبیاء و شهداء هستند (ملاحظه شود سوره: هود آیه ۱۸، زمر آیه ۶۹).

پیامبران و نصرت الهی:

در قرآن عظیم الشأن مطالب و تذکراتی بی شماری در باره نصرت الهی درباره انبیا و مؤمنان به عمل آمده است، ما در اینجا مثالی را از آن تذکر می‌دهیم که تا مصداقی باشد بر این آیه کریمه که میفرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (۷) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد). (آیه ۷ سوره محمد)
 دریافت الطاف الهی، به سعی و تلاش انسان بستگی دارد. طوریکه در (آیه ۷ سوره محمد خواندیم) «إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (انتظار نصرت الهی بدون تلاش و کوشش، توقعی نابساست). و دیده میشود که: پاداش‌های الهی بیش از عملکرد ما است. «إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».

همچنان قرآن عظیم الشأن در (آیه: ۷۳ سوره یونس) در مورد کسانی که با نوح علیه السلام نصرت نمودند میفرماید: «...فَنَجَّيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا...» (...ما هم او و پیروانش را که با او در کشتی بودند نجات داده و خلفای روی زمین قرار دادیم و آنان که آیات ما را تکذیب کردند همه را غرق کردیم...).
 نصرت ابراهیم علیه السلام: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا» «آیه ۶۹/ سوره انبیاء»
 ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

نصرت لوط علیه السلام: «إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ» «صافات/ ۱۳۴» ما او و بستگانش (جز همسرش) را نجات دادیم.
 نصرت یوسف علیه السلام: «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ» «یوسف آیه ۵۶» و ما این گونه برای یوسف در زمین مکنت قرار دادیم که هر جای آن را که می‌خواهد برگزیند.

نصرت شعیب علیه السلام: «نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه ۹۴» ما شعیب و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت صالح علیه السلام: «نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه ۶۶» ما صالح و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت هود علیه السلام: «نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه ۵۸» ما هود و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت یونس علیه السلام: «وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ» «انبیاء آیه ۸۸» ما یونس را از غم نجات دادیم.

نصرت موسی علیه السلام: «وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ» «شعراء آیه ۶۵» ما موسی و کسانی را که با او بودند نجات دادیم.

نصرت عیسی علیه السلام: «إِنِّي مُتَوَقِّئُكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ» «آل عمران آیه 55.» من تو را می گیرم و به سوی خود بالا می برم.

نصرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» «فتح آیه 1.» همانا ما برای تو پیروزی آشکاری گشودیم.

نصرت مؤمنان: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» «آل عمران آیه 123.» همانا خداوند شما را در جنگ بدر در حالیکه ذلیل بودید یاری کرد.

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «توبه آیه 26.» خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنین نازل کرد.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا» «فتح آیه 4.» اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانشان زیاد شود.

در سوره ی انبیا در باره ی دعای حضرت نوح و یونس و زکریا و ایوب میخوانیم: همین که خدا را نداء کردند، دعایشان مستجاب شد: «فَأَسْتَجِبْنَا» «انبیاء، آیات 76، 84، 88 و 90.» و در سوره ی شوری آیه 26 میخوانیم: «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» خداوند دعای کسانی را که اهل ایمان و عمل صالح اند مستجاب میفرماید.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللِّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٥٢﴾

همان روزی که عذرخواهی ظالمان سودشان ندهد و نفرین برای آنان خواهد بود و سرای بد جایگاهشان خواهد شد. (۵۲)

ابن جریر گفته است: یعنی معذرت مشرکان فایده ای ندارد؛ چون معذرت شان باطل و پوچ است. (تفسیر طبری: ۵۲/۲۴).

«وَلَهُمُ اللِّعْنَةُ» و محروم شدن از رحمت خدا و طرد از لطف الله است. ابن عباس (رض) گفته است: «وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» یعنی عاقبت بد و شر.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ﴿٥٣﴾

محققاً ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل (قوم او) را وارث کتاب (بزرگ تورات) گردانیدیم. (۵۳)

«الْهُدَى»: مصدر است و به معنی: هدایت و رهنمود، یا هدایت ها و رهنمودها. مراد از آن، نبوت و معجزات و دستور العمل های زندگی خدا پسندانه، و بالاخره هر چیزی است که با آن، می توان مردمان را به راه الله متعال هدایت و راهنمایی کرد و مهم ترین آنها تورات است.

«الْكِتَابَ»: هدف از آن تورات، و یا همه کتاب هائی است که بر پیغمبران بنی اسرائیل نازل شده است. از قبیل: زبور و صحف و تورات و انجیل.

اگر به حوادثی تاریخی نظر به اندازیم با وضاحت در خواهیم یافت که: فرعون و لشکریانی فرعون با آن همه قوت و جبر و تیکه داشتند چگونه مورد هلاکت و بربادی قرار گرفتند، و بالمقابل الله متعال از برکت و رهنمایی موسی علیه السلام و قوم مظلوم و کمزور بنی اسرائیل را چسان بلند برد و آن ها را وارث آن کتاب عظیم الشان (یعنی تورات) ساخت که برای دانشمندان جهان کار شمع هدایت را می داد.

هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾

(کتابی که مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود. (۵۴))

قبل از همه باید گفت که: ارسال کتب و رسل، بر اساس رحمت الهی است، و کتب آسمانی، عامل بصیرت و هدایت است. تا زمانی که انسان بصیرت پیدا نکند، هدایت نمی شود و تا هدایت نشود، لطف و رحمت الهی را دریافت نمی کند. در ضمن باید گفت که: دین، جز و فطرت انسان هاست و کتب آسمانی آن فطرت را غبارزدایی می کنند.

در آیه فوق گفته شده است که کتاب تورات یا کتاب های آسمانی دیگر را برای راهنمایی و اندرزگویی در اختیار بنی اسرائیل قرار دادیم. ولی متأسفانه در بسیاری از موارد در مخالفت حضرت موسی علیه السلام پرداختند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٥٥﴾

صبر و شکیبایی پیشه کن، چون وعده الله حق است. و برای گناهت آمرزش بخواه و شام و صبح با سپاس و ستایش پروردگارت را به پاکی یاد کن. (۵۵)

«اسْتَغْفِرُ لِدَنْبِكَ...»: این گونه تعبیرات قرآنی در مورد پیغمبر اسلام و سایر پیغمبران، اشاره به: (حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ، سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ) است.

مفسر صاوی گفته است: منظور از این کار آموزش بندگان است، و گرنه پیامبر صلی الله علیه و سلم به طور تحقیق از هر گناهی معصوم است، اعم از گناهان کوچک و بزرگ، چه قبل از نبوت و چه بعد از آن. (تفسیر صاوی ۱۱/۴).

و ابن کثیر گفته است: بدین ترتیب امت را به استغفار تشویق می کند. (مختصر ابن کثیر ۲۴۸/۳).

«وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» و در صبح و شام بر ثناگویی و تسبیح خدایت پایدار باش.

امام رازی فرموده است: منظور مداومت و استمرار بر یاد خدا میباشد، به گونه ای که زبان از آن کوتاهی نکند تا آدمی بسان فرشتگان شود: **يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ**. منظور از تسبیح این است که خدا را از هر ناپسندی تنزیه کرد. (تفسیر کبیر ۷۸/۲۷).

خواننده گان محترم!

در آیات (57 الی 65) موضوع قدرت و حکمت الله متعال به بحث گرفته شده است.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾

کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد به مجادله می پردازند، در سینه هایشان جز برتری جویی نیست که هرگز به آن نخواهند رسید، پس به الله پناه ببر، که بیشک او شنوای بیناست. (۵۶)

«آيَاتِ»: آیه های کتاب آسمانی. دلائل و براهین الهی.

«كِبْرٌ»: تکبر. برتری و ریاست مراد است.

شان نزول آیه 56:

932- از ابو عالیه روایت کرده است: عده ای از یهودیان نزد نبی کریم (آمدند و از دجال سخن به میان آوردند و گفتند: در آخر زمان دجال از میان ما بر میخیزد. او را ستودند و شان و شوکت و امورات او را بس مهم و بزرگ جلوه دادند و گفتند: چنین و چنان کارها را انجام میدهد. پس خدای عزوجل: (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) را نازل کرد و به فرستاده خود دستور داد که

از فتنه دجال به کردگار جهان پناه ببرد. و گفت: بدون شک آفرینش آسمان و زمین از آفرینش انسان ها بزرگتر است. یعنی از خلقت دجال (مرسل و ضعیف است. «تفسیر شوکانی» 2335).

933- و از کعب الاحبار روایت کرده است این سخن خدا در مورد یهود که انتظار ظهور دجال را داشتند نازل گردیده است. خواننده گان محترم!

در آیات (57 الي 65) در مورد قدرت و حکمت الله متعال، بحث بعمل آمده است.
لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾
 البته خلقت آسمان ها و زمین بسیار بزرگتر و مهمتر از خلقت بشر است و لیکن اکثر مردم این معنا را درک نمی کنند. (57)
«لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ»

لام (الخلق)، لام ابتدایی است. یعنی در حقیقت خلق و آفرینش اولیهی آسمان ها و زمین امری است بزرگتر از خلق انسان، پس آن که بر خلق آن دو با این همه عظمتی که دارند، قادر است، چگونه از خلق و ایجاد ناچیزتر و آسان تر از آنها ناتوان است؟
 در التسهیل آمده است: منظور استدلال بر تحقق بعث و حشر است؛ زیرا خدایی که بر آفرینش آسمان و زمین با آن بزرگی قادر است، می تواند اجسام را بعد از نابودی اعاده کند. (التسهیل 8/4).

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

هرگز نابینا و بینا برابر نیستند، همچنین کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیک کرده اند، با کسانی که بدکارند، برابر نیستند. اما بسیار کم پند می گیرید. (58)
 ابن کثیر گفته است: منظور این است همان طور که نابینا چیزی را نمی بیند، با بینا که با چشمش اشیا را می بیند، برابر نیست، مؤمنان نیک نیز با کفار تبهکار برابر نیستند، و افرادی اندک متذکر می شوند و پند می گیرند. (مختصر ابن کثیر 249/3).

إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾
 یقیناً قیامت آمدنی است، هیچ تردیدی در آن نیست، ولی بیشتر مردم [به سبب تکبر و غرور] ایمان نمی آورند. (59)
 امام رازی گفته است: منظور از «اکثر الناس» کافرانی است که منکر بعث و قیامت اند. (تفسیر کبیر 80/27).

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾

و پروردگارتان می فرماید: مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم، بی گمان آنانکه از عبادت من تکبر می ورزند، به زودی با خواری و ذلت وارد دوزخ میشوند. (60)
 ابن کثیر گفته است: خدای متعال بندگان را فراخوانده است تا نیازهایشان را از وی طلب کنند، و از فضل و کرم خود اجابت آن را تقبل و تضمین کرده است. (اکثر مفسران گفته اند: منظور از دعا عبادت است. و قرطبی گفته است: یعنی مرا یکتا و یگانه بخوانید تا عبادت شما را

قبول کنم و گناهان شما را بیامرزم. آنچه را که آورده‌این نظر ابن کثیر است و اظهر هم همان هست و شهاب نیز چنین گفته و رازی آن را ترجیح داده است)
«أَدْعُونِي»: مرا به فریاد خوانید. مرا به کمک بطلبید. رفع نیازمندی‌ها و حل مشکلات خود را از من بخواهید.

«عِبَادَتِي»: عبادت من. عبادت در اینجا به معنی دعاء است، چرا که دعاء مغز عبادت است همان‌گونه که رسول اکرم فرموده است: **«الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ».**
«دَاخِرِينَ»: خوار و خفیفان. (ملاحظه شود سوره‌های: نحل آیه: 48، صافات آیه: 18، نمل آیه: 87).

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾

الله ذاتی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام بگیرید و روز را روشنی بخش گرداند، البته الله نسبت به مردم لطف و مرحمت دارد، هر چند اکثر مردم شکر گزاری نمی‌کنند. (۶۱)
«لِتَسْكُنُوا فِيهِ»: (سوره‌های: یونس آیه 67، قصص آیه 73).

«مُبْصِرًا»: روشن. تابان (سوره‌های: یونس آیه 67 نمل آیه 86).

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِي تُوَفَّكُونَ ﴿٦٢﴾

این است الله پروردگار شما که آفریننده هر چیزی است، هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه [از حق] منصرفتان می‌کنند؟ (۶۲)

«تُوَفَّكُونَ»: از ایمان به سوی کفر منحرف می‌شوید.

كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾

و این چنین کسانی که آیات الله را انکار می‌کردند، به بیراهه گردانیده میشوند. (۶۳)

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾

الله ذاتی است که زمین را برای شما جایگاه امن و مطمئن قرار داد، و آسمان را سقف ساخت و شما را شکل و صورت بخشید و شکل‌هایتان را زیبا و نیکو نمود و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد. این است الله پروردگارتان، پس با برکت و خجسته است ذاتی که پروردگار عالمیان است. (۶۴)

مفسر صاوی فرموده است: بدین وسیله خاطر پیامبر را تسلی داده است. یعنی: ای محمد! در مقابل انکار قومت افسرده خاطر مباش؛ چون اقوام قبل از آنها نیز چنان کردند. (تفسیر صاوی ۱۳/۴)

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا» الله تعالی همان ذاتی است که: زمین را در حال حیات و بعد از مرگ، منزل و مقر زندگی شما قرار داده است. ابن عباس (رض) گفته است یعنی در حال حیات و بعد از مرگ زمین را منزل شما قرار داده است. (تفسیر کبیر ۸۴/۲۷).

«وَوَالسَّمَاءَ بِنَاءً»: و آسمان را برایتان سقفی محفوظ و مانند گنبد در بالای سرتان قرار داده است.

«وَوَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»: و شما را صورتگری کرد و بهترین شکل و صورت را به شما بخشیده است، اندام‌های شما را متناسب خلق کرده و مانند بهایم شما را نیافریده است که بر چهار پا راه بروید.

زمخسری گفته است: خدای متعال هیچ جاندارى را از انسان زیباتر خلق نکرده است. (تفسیر کشاف ۱۳۷/۴).

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾

اوست زنده ابدی که هیچ معبودی به حق جز او نیست، پس او را بخوانید در حالیکه دین را برای او خالص نموده اید، سپاس و ستایش برای پروردگاری است که پروردگار جهانیان می باشد. (۶۵)

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: کمالات و خوبی ها همه متعلق به حیات است - کسیکه حی علی الاطلاق است خاص او مستحق عبادت و مالک تمام کمالات و خوبی ها می باشد. از همین سبب «الحمد لله رب العلمین» را بعد از «هو الحی» فرمود چنانکه در آیت ما قبل بعد از ذکر نعمت ها «فتبارک الله رب العلمین» فرموده بود آنکه از بعض سلف منقول است که وقتی که «لا اله الا الله» گفته شود باید «الحمد لله رب العلمین» را به آن مقرون ساخت مأخذ آن همین آیت است.

خواننده گان محترم !

در آیات (66 الي 76) در مورد موضوعاتی: اینکه بندگی غیر از الله روا و جایز نیست، همچنان در مورد سزای باطل گرایان بحث بعمل آمده است.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأَمْرٌ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾

بگو: من نهی شده ام از اینکه کسانی را که شما به جای خدا می پرستید، بپرستم؛ زیرا از جانب پروردگارم برای من دلایل روشن [بر حقانیت توحید] آمده است و مأمورم که فقط تسلیم [فرمان ها و احکام] پروردگار جهانیان باشم. (۶۶)

مفسر صاوی گفته است: برای این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قوم خود را باز دارد، خدا به پیامبرش چنین دستور داده است؛ زیرا آنان بعد از نمایان شدن دلایل عقلی و نقلی، باز به پرستش غیر خدا ادامه میدادند. (تفسیر صاوی ۱۳/۴)

امام رازی گفته است: «بیانات» یعنی اینکه ثابت شده است که پروردگار جهان متصف به صفات والایی و عظمت است، و عقل به صراحت ثابت می کند که فقط او شایسته ی پرستش است، و قرار دادن سنگ ها و چوب های تراشیده شده و شریک قرار دادن آنها برای خدا به طور یقین با عقل و خرد در تضاد است. (تفسیر کبیر ۸۵/۲۷).

شأن نزول آیه 66:

934- جوبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره و شیبیه بن ربیعہ گفتند: ای محمد! از گفتار خود برگرد و به دین پدران و نیاکان خود متوسل شو آنگاه آیه قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... نازل شد (اسناد این جداً ضعیف است، زیرا جوی بر متروک است و از ضحاک روایت می کند که با ابن عباس (رض) ملاقی نشده).

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِنَبْلُغُوا أَجْلاً مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

الله ذاتی است که شما را از خاک باز از نطفه باز از خون بسته آفرید، باز شما را به شکل طفلی (از رحم ها) بیرون آورد. باز (شما را پروراند) تا به کمال قوت خود برسید، باز تا

پیر میشوید. و بعضی از شما پیش از رسیدن به مرحله پیری می میرد و (بعضی از شما زنده می ماند) تا به مدتی که معین است برسید. و شاید تعقل کنید. (۶۷)
«خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ»: مراد آفرینش ابو البشر آدم است، و یا مراد آفرینش یکایک مردمان از خاک از راه تغذیه اشیائی است که در اصل از خاک هستند.
«عَلَقَةٌ»: (ملاحظه شود سوره های: حج آیه 5، المؤمنون آیه 14).
«أَجَلًا مُّسَمًّى»: مرگ طبیعی هر شخصی. قیامت اوست.
«وَلَتَبْلُغُوا أَجَلَ مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: اگر مراد از (أَجَلًا مُّسَمًّى) قیامت باشد، معنی این جمله عبارت است از: تا به مدت معین قیامت می رسید و حق و حقیقت را چنان که هست فهم می کنید.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾

او ذاتی است که زندگی می بخشد و می میراند و هنگامی که چیزی را اراده کند تنها به آن می گوید: موجود باش! او نیز بلا فاصله موجود می شود. (۶۸)
 مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) میفرماید: این بیانگر کمال قدرت و سرعت عمل الله متعال است، بدون اینکه در این مورد، امر و مأموری در کار باشد. («تفسیر إرشاد العقل السليم إلی مزایا الكتاب الکریم ۱۴/۵»).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: نزد قدرت کامله و شان «کن فیکون» چه شکلی است که شما را بعد از مردن باز زنده کند (یعنی بمجرد اراده خداوندی به ایجاد چیزی آن چیز فوراً موجود میشود خواه امرکن باشد چنانکه رأی متقدمین است خواه نباشد چنان که ویمت آخرین است).

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ ﴿٦٩﴾

آیا ندیدی کسانی را که درباره آیات الله مجادله و ستیز می کنند، چگونه از راه حق منحرف می شوند؟ (۶۹)

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾

کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه را که پیغمبران خود را به آن فرستادیم تکذیب کردند، پس به زودی (نتیجه کار خود را) می فهمند. (۷۰)

انتقام الهی:

یکی از اوصاف الهی در قرآن «ذوانتقام» یعنی صاحب انتقام است. انتقام الله تعالی به معنای جزا دادن گناهکاران بر اساس حق و عدالت است. مطابق با نص قرآن انکار و تکذیب آیات خداوند و ظلم انتقام الهی را در پی دارد و هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمین از فساد و یاری مؤمنان است.

الله تعالی صاحب انتقام است:

کلمه «نقم» در قرآن عظیم الشأن سیزده بار در رابطه با انتقام خداوند از گناهکاران ذکر شده است، الله تعالی چهار بار خود را با وصف «ذو انتقام» معرفی داشته است. همراه شدن «ذو» که به معنای مالکیت است، با انتقام (ذوانتقام) به این مطلب اشاره دارد که انتقام گرفتن خداوند از روی اختیار بوده و هدفمند است، نه اینکه غیر اختیاری و ناشی از عصبانیت باشد. «... وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آیه 74 سوره ابراهیم) (... و خداوند، توانا و صاحب انتقام است).

«ذوانتقام» از اسمای حسناي خداوند است که در همهٔ موارد در کنار اسم «عزیز» آمده است. علت همراه بودن این دو اسم در قرآن کریم این است که «عزت» به معنای غالب شدن و برتری یافتن است و کسی می تواند انتقام بگیرد که بر دیگران برتری و تسلط داشته باشد.

هدف الله تعالی از انتقام گرفتن چیست؟

در میان ما انسان ها رایج است که وقتی عملی بد یک فرد موجب نقص و ضررمان شود، با مجازات وی میخوایم قلب خود را التیام دهیم و در صورت توان ضرر خود را جبران نموده، یا به وسیلهٔ انتقام حداقل عصبانیت خود را تسلی دهیم؛ اما خدای عزوجل ساحتش مقدس تر از آن است که از اعمال بندگان بدکارش متضرر شود و یا نقصي بر او وارد آید.

انتقام خداوند، انتقام مظلوم از ظالم نیست که جنبه‌ی تلافی در آوردن داشته باشد؛ همچنین انتقام قاضی از گناهکار نیست که جنبهٔ تأدیبی و تأمینی داشته باشد؛ بلکه انتقام خداوند که مجازات گناهکاران است بنا به مقتضای عدل الهی است؛ خدا زمانی از یک گروه انتقام می‌گیرد که اجرای عدالت و اصلاح امور، مقتضای آن را داشته باشد و بر وفق نظام کامل خلقت، انتقام لازم باشد و این زمانی رخ میدهد که برنامه‌ی انسان و جریان امور او برخلاف نظم الهی و در مقابل کتاب، احکام و تکالیف الهی و در مقابل رسولان او باشد؛ در این صورت بر خداوند واجب می‌شود که او را مؤاخذه و عقاب کند تا رسول خدا و دین خدا را یاری کند و از سویی کفر و مکر شیاطین و دشمنان را نابود ساخته و نور خود را کامل نماید.

بنابر این هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمین از فساد است؛ یعنی مفسدانی را که امید هیچ گونه خیري از آن ها نیست و همهٔ منافذ نور و هدایت را بر خودشان بسته‌اند، از بین برده و ریشه‌کن می‌کند. پس خداوند انتقام گیرنده از ظالمین به خاطر حق مظلومان است طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «...فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (آیه 47 سورهٔ روم) (..ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم (و مؤمنان را یاری کردیم) و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده‌ی ما! می‌توان گفت: هر کجا در قرآن و سنت، انتقام به خدا نسبت داده شده، به دلیل تضييع حقی از حقوق دین الهی و شریعت آسمانی است.

خداوند از گروهی نیز در قیامت انتقام خواهد گرفت که هدف از این انتقام انجام وعده‌ی الهی است؛ چرا که خداوند وعده داده است که بزودی در میان بندگان به حق قضاوت می‌کند و اعمال آن ها را جزا می‌دهد؛ اگر خیر است جزای خیر و اگر شر است جزای شر میدهد.

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسُؤا بِمَا عَمَلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (و آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، فقط در سیطرهٔ مالکیت و فرمانروایی خداست، تا کسانی را که مرتکب گناه شده اند، همان گناهانشان را به آنان کیفر دهد، و کسانی را که کار نیک کرده اند، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد) (31 النجم).

زمان انتقام:

انتقام الهی را از حیث زمان می‌توان به دویخش (اخروی و دنیوی) تقسیم کرد:

اول: انتقام اخروی:

در برخی از آیات قرآنی، زمان انتقام گرفتن خداوند روز قیامت است: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ» (آیه 16 سورهٔ دخان) (ما از آنها انتقام می‌گیریم) در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده‌ایم!

در آیه دیگر میفرماید: «...يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (آیه 48 سوره ابراهیم) (...در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمان ها (به آسمان های دیگری) مبدل می شود و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند. در حقیقت انتقام الهی در عالم آخرت همان عذاب های گوناگون خداوند است که هر فرد به اندازه ای که استحقاق عذاب دارد، گرفتار آن خواهد شد.

دوهم: انتقام دنیوی:

اگر در آیات فوق انتقام خدای تعالی را به روز قیامت اختصاص داده با این که خدای تعالی همیشه دارای انتقام است، بدین جهت بوده که انتقام آن روز، عالی ترین جلوه های انتقام را دارد. لیکن خداوند از برخی در دنیا انتقام میگیرد؛ مانند عذاب هایی که به عنوان انتقام بر قوم فرعون و قوم شعیب (ع) نازل شد یا اینکه برخی اقوام را به انتقام دنیوی تهدید کرده است که خطاب به پیامبر اسلام میفرماید: «فَأَمَّا نُدْهَبَنَّ بِكَ فَأَنَا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» (آیه 41 سوره زخرف) و هرگاه تو را از میان آنها ببریم، حتماً از آنان انتقام خواهیم گرفت!

علل انتقام گرفتن خداوند:

اول: انکار و تکذیب آیات الهی:

کسانیکه آیات و نشانه های خداوند را انکار کنند با عذاب شدید خداوند و انتقام او روبرو خواهند شد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آیه 4 سوره آل عمران) کسانیکه به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج)، توانا و صاحب انتقام است.

مجازات کردن این گروه با قیدهای "شدید" و «ذوانتقام» تأکید شده؛ چرا که کفر به آیات خداوند از کفر به خود خداوند بالاتر است؛ زیرا آیات الهی محسوس و ملموس است و کفر به آن اثرش بدتر و بیشتر است؛ لذا کسی که به خدا کافر باشد با مشاهده آیات خارجی ممکن است ایمان بیاورد؛ ولی کسی که به آیات و نشانه های خداوند کافر باشد، حرکت فکری به سوی خداوند نخواهد داشت.

تکذیب آیات الهی نیز همانند کفر به آیات الهی از موجبات انتقام الهی است: «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (آیه 136 سوره اعراف) سرانجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

انتقام گرفتن خداوند از فرعونیان و غرق کردن آنها جزای عمل آنان بود که در آیه 25 سوره زخرف نیز به آن اشاره شده است؛ چرا که آنها آیات الهی و دلایل و برهان هایی را که بر صدق موسی (ع) و صحت نبوت او دلالت داشت تکذیب کردند. تکذیب و روی گردانی آنان تا آن حد ادامه یافت که موجب غضب الهی شد: «فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» (آیه 55 سوره زخرف) اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم.

همچنان قرآن عظیم الشان در آیات دیگر این گروه را که آیات الهی و رسولان او را تکذیب می کنند و از آن روی می گردانند، مجرم نامیده و آنان را مشمول انتقام الهی دانسته است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ

أَجْرُمُوا» (سوره روم) و پیش از تو پیامبرانی را بسوی قومشان فرستادیم؛ آنها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم. مراد این است که ما رسولان را با نشانه های روشن فرستادیم، لیکن آن مجرمان آیات و نشانه ها را تکذیب کردند و مستحق عذاب و انتقام الهی شدند. در آیه ی دیگر میفرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ»؛ چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری شده و او از آن اعراض کرده است؟! مسلماً ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت! (آیه 22 سوره سجده).

اینکه مجرم نامیده شده‌اند، چراکه بزرگترین ظلم همان رویگردانی از آیات الهی بعد از یادآوری است؛ بنابر این مستحق انتقام خداوند هستند. پس توجه به تذکرات الهی و به عبارتی دین داری، متضمن یک نیروی معنوی است که فرد را از ظلم دور می‌کند؛ حال ظلم به خود باشد یا ظلم به دیگران.

سوم: ظلم:

یکی از اقوامی که خداوند از آنان انتقام گرفت، قوم حضرت شعیب علیه السلام بود که در قرآن به عنوان "اصحاب ایکه" معرفی شده‌اند. قرآن علت انتقام را ظلم آنان بیان کرده که کفر و نافرمانی آنان از حق بود. «وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ...» (آیات 78 و 79 سوره حجر) اصحاب ایکه [صاحبان سر زمین های پر درخت قوم شعیب] مسلماً قوم ستمگری بودند! ما از آنها انتقام گرفتیم.

اصحاب ایکه در سر زمینی زندگی می کردند که با درختان بسیاری پوشیده شده بود. آنان ظلم های گوناگونی مانند شرک به خداوند، راه زنی و کم فروشی انجام می دادند. خداوند حضرت شعیب علیه السلام را به سوی آنان مبعوث کرد؛ ولی آنان وی را تکذیب کردند و مستحق انتقام الهی شدند.

چهارم: عصیان در مقابل احکام الهی:

خداوند از کسانی که از اوامر او نافرمانی کنند و کارهای تحریم شده‌ی او را مرتکب شوند، انتقام می‌گیرد: «...وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»؛... ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می‌گیرد و خداوند، توانا و صاحب انتقام است. (آیه 95 سوره مائده).

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾

زمانی که غل‌ها و زنجیرهای [آتشین] در گردن هایشان باشد (و به طرف دوزخ) کشیده شوند. (٧١)

«الْأَغْلَالُ»: جمع «غل»؛ به معنای زنجیر و طوقی است که به نشانه‌ی ذلت بر دست و گردن کسی می‌بندند.

«سَلَّاسِلُ»: جمع «سلسله» به معنای زنجیر و

«يُسْحَبُونَ»: به معنای کشیده شدن روی زمین است.

«يُسْجَرُونَ»: به معنای برافروخته کردن آتش است.

«يُسْحَبُونَ»: روی زمین کشیده می‌شوند.

از فحوائی این آیات مبارکه طوری که در فوق هم تذکر دادیم معلوم می‌شود؛ کسانی که به تکذیب کتب آسمانی و پیامبران الهی می‌پرداختند، در روز قیامت در حالیکه غلها و زنجیرها در دست

و گردن هایشان است؛ «در آب جوشان کشیده می‌شوند» یعنی: در حالیکه گردن هایشان در غل‌ها و زنجیرهاست، به سوی آب جوشان کشیده می‌شوند.

در این آیه مبارکه انواع عذابی که برای کافران مطرح می‌باشد همانا: از شکنجه جسمی که غل و زنجیر است آغاز مییابد، کش کردن آنان به سوی دوزخ با حقارت و تحقیر صورت گرفته اول در آب داغ، سپس در آتش دوزخ، آتش برافروخته دوزخ که هرگز سردی و تخفیف ندارد. و در نهایت همان شرمندگی‌شان است.

در این آیه مبارکه درس است به شخص لجاج و کسانی که به تکذیب حق می‌پرداختند، باید درک نمایند که تکبر و غرور نهایت آتش همانا ذلت و شرم ساری است.

غل و زنجیر:

الله متعال برای اهل دوزخ زنجیر، شلاق و ابزار کوبیدن را تدارک دیده است: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلًا وَأَغْلًا وَسَعِيرًا (4)» [الإنسان: 4]. «ما، زنجیرها، بندها و آتشی سوزان برای کافران آماده کردیم».

«إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا (12) وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا (13)» (سوره المزمّل: آیات 12-13). «همانا در نزد ما، زنجیرها و آتشی برافروخته و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک آماده است».

حلقه‌ها بر گردن دوزخیان انداخته می‌شود:

«وَجَعَلْنَا الْأَغْلَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (33)» (سوره سبأ: آیه 33).

«و در گردن کافران، زنجیر می‌گذاریم. آیا جز در برابر کردارشان مجازات میشوند؟»
«انکال» یعنی بندها.

«سلاسل» نوع دیگری از عذاب است که گناهکاران را بدان در بند می‌کشند. به این صحنه که الله متعال آن را برای ما ترسیم نموده است، بنگریم: «خُدُوهُ فَعُلُوهُ (30) ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوَهُ (31) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (32)» [الحاقة: 30-32]. «فرمان میرسد: - او را بگیرد و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید. آن‌گاه او را در زنجیری که طولش هفتاد گز است، به بند بکشید».

الله متعال، برای دوزخیان گرزهای آهنینی تدارک دیده است. چکش‌هایی که وقتی گناه کاران قصد خروج از دوزخ را دارند، بر سرشان فرو کوفته میشود: «وَلَهُمْ مَقْمَعٌ مِنْ حَدِيدٍ (21) كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (22)» [الحج: 21-22]. «و گرزهای آهنینی بر ایشان مهیاست که هرگاه بخواهند - برای رهایی - از غم و اندوه از دوزخ بیرون بروند؛ دوباره به دوزخ بازگردانده میشوند - و به آنان گفته میشود: - عذاب آتش را بچشید».

فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲)

در میان آب جوشان وارد می‌کنند، سپس آنان را در آتش افروخته دوزخ می‌سوزانند. (۷۲)
«يُسْجَرُونَ»: به وسیله‌ی آنها آتش روشن میشود. سجر یعنی روشن کرد. تمام وجودشان پر از آتش می‌گردد. برافروخته و تافته می‌شوند.

«حمیم»: آب داغ در نهایت حرارت است، یعنی: آتش بر آنان افروخته میشود و آنان آتش افروز و هیمة دوزخ می‌شوند.

ابن کثیر میگوید: معنی آیه چنین است: زنجیرها و غلها به هم پیوسته و در دست فرشته‌ی عذاب قرار دارند. آنها را باز می‌کنند و گاهی به سوی آب جوشان و گاهی به سوی آتش دوزخ می‌روند. همان‌گونه که خدا فرموده است: **يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آَنِ (مختصر ۲۵۱/۳).**

گداختن:

گداختن یکی از انواع عذابی است که همانا؛ ریختن حمیم بر سر دوزخیان است. حمیم به آبی گفته می‌شود که به آخرین درجه‌ی حرارتش رسیده است و بر اثر شدت حرارت، روده‌های آن‌ها و آن‌چه در شکم دارند، گداخته می‌شود: **«هُذَانِ خَصَمَانِ أَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَأَلْدِنَ كَفَرُوا قَطَعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ (19) يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (20)» [الحج: 19-20].**

«این دو گروه، دشمن یکدیگرند و در باره‌ی پروردگارشان با هم ستیز و دشمنی کردند؛ پس برای کافران لباس‌های آتشی بریده‌اند و آب داغ و سوزان بر سرشان می‌ریزند. اندام‌های درونی و پوستشان با آن گداخته می‌شود.»

ترمذی از ابو هریره (رض) نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: **«إِنَّ الْحَمِيمَ لَيُصَبُّ عَلَى رُءُوسِهِمْ فَيَنْفُذُ الْجُمُومَةَ حَتَّى يَخْلُصَ إِلَى جَوْفِهِ فَيَسْلُتُ مَا فِي جَوْفِهِ حَتَّى يَمْرُقَ مِنْ قَدَمَيْهِ، وَ هُوَ الصَّهْرُ، ثُمَّ يَعُودُ كَمَا كَانَ.»**

«آب داغی بر سرشان ریخته می‌شود. به کاسه‌ی سرشان نفوذ می‌کند تا این‌که به شکم می‌رسد. سپس آن‌چه در شکم دارد را بیرون می‌آورد و در پایان به پاها می‌رسد و همچنان که گداخته است، از دو پایش بیرون می‌ریزد. و دوباره این کار تکرار می‌شود.» (التخويف من النار: ابن رجب (145) جامع الاصول (540/10) ترمذی گفته است: حدیثی حسن، غریب و صحیح است.)

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳)

سپس به آنها گفته می‌شود: کجا هستند آنچه را شریک خدا قرار میدادید؟ (۷۳) **«كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ»:** انباز خدا میدانستید. مراد از انباز قرار دادن، پرستیدن است.

کش کردن به روی:

یکی دیگر از انواع عذاب در روز جزا اخروی همانان کش کردن کافران بر روی شان در زمین میباشد. **«إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (47) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ دُوفُوا مَسَّ سَقَرَ (48)» (سوره القمر: آیات 47-48).** بی گمان مجرمان در شعله‌های آتش اند. 47 در آن روزیکه در آتش دوزخ به صورت شان کشیده میشوند (و به آنها گفته می‌شود) بچشید آتش دوزخ را. 48 آن‌چه که به عذاب و ناراحتی آن‌ها می‌افزاید، بسته شدن با زنجیرهای محکم است: **«الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (70) إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسَلُ يُسْحَبُونَ (71) فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (72)» (سوره غافر: آیات 70-72).** «آنان که کتاب آسمانی و آنچه که پیامبرانمان را با آن فرستادیم، تکذیب کردند؛ پس به زودی -نتیجه‌ی کارشان را- خواهند دانست. آنگاه که زنجیرها در گردن‌هایشان باشد و با آن، در میان آب سوزان برافروخته و سپس در آتش، تافته می‌شوند.»
قتاده میگوید: یکبار در آتش و یک بار دیگر در حمیم «آب داغ» کشانده میشوند.

سیاه کردن روی:

الله متعال در روز رستاخیز، چهره‌های دوزخیان را سیاه می‌کند: **«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ**

وَجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ أَسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿106﴾» (سوره آل عمران: 106). «روزي که برخي چهره‌ها سفید و برخي چهره‌ها سیاه میشود. به سیه رویان گفته می‌شود: آیا پس از ایمان آوردن، کافر شدید؟ پس به سزای کفرتان عذاب الهی را بچشید!»

آن رنگ سیاهی که بر چهره‌ی آن‌ها کشیده میشود، چنان سیاه است که گویا تاریکی شب بر چهره هایشان نقش بسته است: «وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿27﴾» (یونس: 27).

«و بدکاران سزای هر بدی شان، همانند آن است و خواری و ذلت، آنان را میپوشاند و هیچ محافظ و پناه دهنده‌ای در برابر الله ندارند؛ چنانکه گویا چهره هایشان با پاره‌هایی از شب تاریک پوشیده شده است. آنان دوزخی‌اند و جاودانه در دوزخ میمانند.»

مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾ [همان معبودانی که] به جای الله [می پرستیدید]، می گویند: از نظر ما گم و ناپدید شدند، بلکه ما پیش از این چیزی را (غیر از الله) نمی پرستیدیم، الله این طور کافران را گمراه می‌کند. (٧٤) «ضَلُّوا»: گم شده‌اند. نهان و پنهان گشته‌اند.

«لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا»: قبلاً چیزی را نمی پرستیده‌ایم. مراد کفار از این گفتار، این است که جز خدا هر چه را پرستیده‌اند حقیقت و اصلی نداشته و پنداری بیش نبوده است.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾

این [عذاب‌ها] برای آن است که به ناحق در زمین شادی و سرمستی میکردید و به سبب آن است که مغرورانه به پایکوبی و خوشحالی می پرداختید. (٧٥)

مفسر صاوی گفته است: این بیان اگر چه در ذم کفار آمده است، اما متضمن این است که هر کس در گناه و نافرمانی افراط کند، سهمی از این وعید و کیفر را دارد. (تفسیر صاوی ١٤/٤). «بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ...»: مراد فرح و شادی مذموم است، مثل شادمانی مغرورانه‌ای که در برابر به دست آوردن اموال و امتعه دنیا برای بعضی‌ها حاصل می‌شود تا بدانجا که آخرت را از یادشان می‌برد و کارشان را به انجام گناهان می‌کشاند (ملاحظه شود سوره‌های: آل عمران آیه 188، انعام آیه 44، هود آیه 10، قصص آیه 76) یا شادی حاصل از مصیبت و رنج دیگران (ملاحظه شود سوره‌های: آل عمران آیه 120، توبه آیات 50 و 81).

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾

از دروازه‌های جهنم وارد شوید، که و در آن جاودانه [بمانید]، پس چه بد است اقامت‌گاه متکبران. (٧٦)

«مَثْوًى»: مکان و محل اقامت.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (77 الی 81) شکیبایی، پیروزی، نشان یکتایی آفریدگار، مورد بحث قرار گرفته است.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأَمَّا نُرْيِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْكَ فَإِنَّا يَرْجِعُونَ ﴿٧٧﴾

پس صبر پیشه کن، که وعده الهی حق است، اگر بخشی از آنچه به ایشان وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم، یا قبل از آن تو را بمیرانیم (در هر دو صورت) در هر صورت به سوی ما بازگردانده می‌شوند. (۷۷)

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» ای محمد! در مقابل تکذیب قوم خود شکيبا باش؛ چون وعده‌ی خدا در مورد تعذیب آنان به‌طور حتم محقق می‌شود. صاوی گفته است: بدین ترتیب خاطر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را تسلی داده و وعده‌ی نیکو داده است که او را بر دشمنانش غالب می‌کند. (تفسیر صاوی ۱۵/۴)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾

و به راستی پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. سرگذشت بعضی از آنها را برای تو بیان کردیم و سرگذشت بعضی دیگر را برای تو بازگو نکردیم. و هیچ پیغمبری نمی‌تواند که معجزه‌ای جز به اذن خدا بیاورد، پس چون فرمان الله [به عذاب دشمنان لجوج] برسد، به حق حکم و فیصله خواهد شد و آنجاست که اهل باطل زیان خواهند کرد. (۷۸)

امام قرطبی گفته است: خدا با ذکر مشکلاتی که پیامبران پیشین با آن روبرو شدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم را دل‌داری داده است. (تفسیر قرطبی ۳۳۴/۱۵)

«فَقَصَصْنَا»: بازگو کرده‌ایم.

«ءآيَةٍ»: مراد معجزه پیشنهادی دیگران است.

«فُضِيَ بِالْحَقِّ»: عادلانه فیصله شده است. یعنی خدا پیغمبران و ایمانداران را از مهلکه نجات داده است و کفار و معاندان را نابود نموده است (ملاحظه شود سوره‌های: هود آیات 43 و 76 و 101).

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی بحضور الله متعال همه پیغمبران عاجزند ایشان اینقدر هم اختیار ندارند که معجزه حسب خواهش خود نشان بدهند فقط همان معجزاتی را می‌توانند نشان دهند که اجازه آن از جانب پروردگار با عظمت عطا گردد.

«فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»: معنی دیگر این بخش از آیه چنین است: هنگامی که فرمان خدا صادر شد و قیامت برپا شد، عادلانه فیصله بعمل می‌آید و آنجا باطل‌گرایان زیانمند می‌گردند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٩﴾

الله همان ذاتی است که چهار پایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری بگیرید و از برخی از آنها تغذیه کنید. (۷۹)

«جَعَلَ»: آفریده است (ملاحظه شود سوره: نحل آیه 5).

در این آیه مبارکه الله متعال بر بندگان خویش منت می‌نهد که برای آنها چهار پایانی سودمند و مفید آفریده است. از جمله فواید یکی سوار شدن و حمل بار با آنهاست، و اینکه از گوشت آنها استفاده شده و شیرشان نوشیده می‌شود. و از فواید شان گرم‌زایی و تهیه وسایلی از مواد پشم هایشان می‌باشد، و فواید دیگری هم دارند.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

﴿۸۰﴾

و برای شما در آنها منافع (دیگری هم) است، منظور این است، که به وسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید، و بر آنها و بر کشتی ها سوار شوید. (۸۰)

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ﴿۸۱﴾

و (الله) علامات قدرت خود را به شما نشان می دهد، پس کدام یک از علامات قدرت الله را انکار می کنید؟ (۸۱)

«آیاتِ» : نشانه های قدرت و دلائل عظمت او. از قبیل: آفرینش انسان از خاک، مسأله حیات و ممات، خلقت آسمان ها و زمین، آفرینش شب و روز، و چهارپایان و کشتیها.

در جمله «ویریکم آیاتهِ» و خداوند متعال آیات و نشانه هایش را که بر یگانگی و اسما و صفاتش دلالت میکنند به شما نشان می دهد. و این از بزرگ ترین نعمت های خداست که آیات آفاقی و انفسی و نعمت های آشکارش را به آنها نشان داده و برایشان برشمرده است تا آن را بشناسند و شکر آن را به جای آورند و خداوند را یاد نمایند. «فأی آیاتِ الله تُنکرون» پس کدام یک از آیات خدا را انکار می کنید و به آن اقرار نمی نمائید؟! چرا که برایتان ثابت شده که همه نشانه ها و نعمت ها از جانب خداوند متعال هستند. پس نه تنها جایی برای انکار و روی گرداندن از آن باقی نمانده است، بلکه خردمندان باید تلاش خود را در راستای اطاعت از او، و بریدن از همه چیز و خدمت کردن به او مبذول دارند.

خواننده گان محترم!

در آیات (82 الی 85) پروردگار با عظمت ما، تکذیب کنندگان را تهدید میکند و میفرماید:

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸۲﴾

آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند [و سرکشی و تکبر می کردند] چگونه بود؟ آنان نسبت به ایشان نیرومندتر و دارای آثار بیشتری در زمین بوده اند، هرگز آنچه را به دست می آوردند نتوانست آنها را (در برابر عذاب الهی) بینباز سازد. (۸۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۸۳﴾

هنگامی که پیغمبرانشان با معجزه ها به سوی آنان آمدند، به آن مقدار علمی که داشتند خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبیاء را بپذیرند) ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می گرفتند، آنان را احاطه کرد. (۸۳)

«حَاقَ بِهِمْ»: ایشان را در بر گرفت. ایشان را فرا گرفت (ملاحظه شود سوره: انعام آیه 10، هود آیه 8، نحل آیه 34).

مفسران می نویسند: کافران بعلمی که راجع بحصول اسباب معاش و ترقیات مادی داشتند، به عقائد غلطی که در دل آنها جا گزیده بود تفاخر و شادمانی میکردند و علوم و هدایات انبیاء علیهم السلام را حقیر دانسته بران تمسخر مینمودند - بالاخره وقتی رسید که حقیقت استهزاء و تمسخر بر آنها منکشف شد و این مزاح بازی آنها بر خودشان راجع و مسترد گشت.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿۸۴﴾

پس هنگامی که شدت عذاب سخت ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوریم و به معبودهائی که شریک او می‌شمریم کافر شدیم. (۸۴)
«بِأَسْنَأُ»: عذاب شدید و ریشه‌کن کننده ما (ملاحظه شود سوره: انعام آیات 43 و 148، اعراف آیات 4 و 5 و 97 و 98).

«به»: به سبب آن. به علت پرستش آنها.
«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَأُ سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» اما بدان هنگام که عذاب ما را دیدند دیگر ایمانشان برایشان سودی نبخشید این سنت خداست در رفتار با بندگان و کافران در آن روز زیان کردند.
 خداوند متعال کسانی را که پیامبران را تکذیب می‌کنند تشویق می‌نماید تا با دل و جان در زمین به سیر و سیاحت بپردازند و از دانشمندان سوال کنند.

«فَيَنْظُرُوا» و با فکر اندیشه و استدلال بنگرند، نه اینکه از روی غفلت و بی‌توجهی از کنار حقایق رد شوند. **«كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»** پس بنگرند که سر انجام امت‌های گذشته همچون عاد و ثمود و غیره که قبل از ایشان بوده اند چگونه بوده است، کسانی که **«كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ»** از اینها نیرومندتر و دارای اموال و آثار بیشتری از قبیل ساختمان‌ها و دژهای محکم و در شکوفا و کشت زار‌های فراوان در زمین بودند. **«فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»** ولی چیزهایی که به دست آورده بودند ایشان را از عذاب خدا و قتیکه فرمان الهی آنها را فرا گرفت نجات نداد. پس توانایی شان چیزی از عذاب را از آنها دور نکرد و نتوانستند مال هایشان را به عنوان بلاگردان خود بدهند و از عذاب نجات یابند، و نتوانستند در قلعه‌های خود پناه بگیرند.

سپس جنایت و جرم بزرگ آنها را بیان کرد و فرمود: **«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ»** وقتی پیامبران شان با دلایل آشکار از قبیل کتاب‌های الهی و معجزات خارق‌العاده و علم مفید و روشنگر و هدایت‌دهنده از گمراهی و رهنمودکننده به سوی حق به نزد آنها آمدند، **«فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»** با دانشی که داشتند و مخالف دین پیامبران بود خوشحال شدند. و معلوم است که شاد شدن آنها بر شدت خشنودی از آن و تمسک آنها به آن دانش، و دشمنی ورزیدنشان با حقی که پیامبران آورده بودند دلالت می‌نماید. نیز نشانگر آن است که آنها باطل خود را حق قرار داده بودند. و این عام است و شامل همه علوم می‌باشد که به وسیله آن با آنچه پیامبران آورده اند مخالفت ورزیده شود. و آنچه که سزاوار است بیش از دیگر علوم جزو این دانش‌ها شمرده شود فلسفه و منطق یونانی است که به وسیله آن به مقابله با بسیاری از آیات قرآنی پرداخته شده و از جایگاه آن در دلها کاشته شده است. و دلایل یقینی و قاطع قرآن به صورت دلایلی لفظی که مفید یقین نیست و عقل بی‌خردان و اهل باطل بر آن مقدم داشته شده نشان داده شده است. این بزرگ‌ترین الحاد در آیات خدا و مخالفت با آن است. **«وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»** و عذابی که آنها آن را به باد تمسخر می‌گرفتند آنان را فرو گرفت. **«فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَأُ قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»** پس وقتی که عذاب ما را دیدند اعتراف کردند، اما اقرارشان به آنها سودی نرساند و گفتند: **«به خدایگانه ایمان آورده ایم و به بت‌ها و انبازهایی که به سبب آن مشرک به شمار می‌آمده ایم کفر ورزیده ایم و از هر علم و عملی که با پیامبران مخالف است بیزاری می‌جوییم.»**

«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَأُ» اما ایمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما

بدیشان سودي نرساند. «سُنَّتِ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ» اين شيوه الهي است كه درباره بندگانش جاري است مبني بر اينكه وقتي عذاب و كيفر خدا بر تكذيب كنندگان فرود آيد و آنان در اين هنگام ايمان بياورند ايمانشان اعتباري ندارد و آنها را از عذاب نجات نمي دهد. چون ايمانشان ايمان اضطراري است و مجبور شده اند، و ايماني است كه بر اثر مشاهده انجام گرفته است، و تنها ايماني صاحب خود را نجات ميدهد كه ايمان اختياري به غيب و قبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، كافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، كافران در دنيا و آخرتشان زيان بار مي گردند، و زيانمند شدن تنها در اين دنيا كافي نيست بلكه بايد به عذاب سخت و ابدي گرفتار آيند.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاسَنَا سُنَّتِ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿٨٥﴾

ولي پس از آنكه عذاب ما راديدند، ديگر ايمان شان براي ايشان سودي نرساند.

اين سنت هميشگي الله در مورد بندگان جاري است. و كافران آنجا زيان مي بينند. (٨٥) «سُنَّةَ اللّٰهِ»: شيوه و كار كرد الله تعالي. مراد عدم نفع ايمان به هنگام رؤيت عذاب استيصال است. مفعول مطلق براي عامل محذوف است. يا اينكه تحذير است و مفعول به بشمار است يعني: «اِحْذَرُوا سُنَّةَ اللّٰهِ فِيْ اَعْدَاءِ الرُّسُلِ». در رسم الخط قرآني باتاء كشيده نوشته شده است. «هُنَالِكَ»: (سوره: غافر آيه 78).

«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاسَنَا» اما ايمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما بدیشان سودي نرساند. «سُنَّتِ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ» اين شيوه الهي است كه درباره بندگان جاري است مبني بر اينكه وقتي عذاب و كيفر خدا بر تكذيب كنندگان فرود آيد و آنان در اين هنگام ايمان بياورند ايمانشان اعتباري ندارد و آنها را از عذاب نجات نمي دهد. چون ايمانشان ايمان اضطراري است و مجبور شده اند، و ايماني است كه بر اثر مشاهده انجام گرفته است، و تنها ايماني صاحب خود را نجات مي دهد كه ايمان اختياري به غيب و قبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، كافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، كافران در دنيا و آخرتشان زيانبار ميگردند، و زيانمند شدن تنها در اين دنيا كافي نيست بلكه بايد به عذاب سخت و ابدي گرفتار آيند. چنانكه در حديث شريف آمده است توبه بنده تا هنگامي پذيرفته مي شود كه روح به گلوگاه وي نرسيده و او در حال غرغره مرگ نباشد و چون در تلاطم جان كندن افتاد و ملك الموت را مشاهده كرد، در آن هنگام، ديگر توبه اي از وي پذيرفته نيست.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

با تأسف بايد گفت كه عادت بسياري از انسانها همين است كه در قدم اول سعي و كوشش ميكنند كه از: راه انكار و استهزاء پيش روند، لحظاتي كه احساس كردند كه: گرفتار عذاب ميشوند به چيغ و وايل و تظلم پرداخته و به غلطي هاي خود اعتراف ميكنند - ليكن عادت الله اين است كه آن توبه بي موقع را قبول نمي فرمايد.

در مورد اينكه توبه فرعون چرا مورد قبولي واقع نشد بايد گفت كه: ايمان آوردن فرعون در وضع اضطراري و از سر ناچاري صورت گرفته بود، يعني زمانيكه فرعون به حالت رسيد كه چاره فرار از حالات كه در آن قرار داشت براي غير ممكن بود و از طرف ديگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمي بود، بناءً توبه و پشيماني اش براي ايش هيچ فايده اي نرساند،

این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و گمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی بیان میدارد: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس آیه ۹۰).

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ 91 یونس» خداوند متعال در جواب میفرماید؛ اکنون ایمان می آوری، در حالیکه پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟!». خواننده گان محترم!

باید یادآور شد که: این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان طوری که قرآن کریم میفرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ؛ برای کسانی که کار های سو انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه ای نیست». (سوره نسا: آیه ۱۸)

البته این آیه با مفاهیم آیات که میگوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده است.

پروردگار! ما را از توبه گذاران واقعی قرار ده و ما را از گمراهی نجات ده. آن های که در همه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد بپردازد ذات الهی مبری از تمام این فتنه و فساد است که بروی میبندد و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل از اینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خود شان ضرر بر می گردد.

بهترین را به مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیه قرآنی عمل کردن امکان دیگری برای ما انسان ها وجود ندارد. باید با تمام صداقت بیان بداریم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه ۲۳).

انسان قبل و بعد از توبه:

کسیکه از گناه توبه کند مانند شخصی است که اصلا گناه نکرده است. بلکه حتی ممکن است انسان بعد از گناه (با توبه) در وضعیت قبل از گناه بهتر باشد.

مطابق شهادت و تعریف قرآن عظیم الشان عین همین حالت برای ادم و حوا رخ داد: ابن قیم رحمه الله در تفسیر این واقعه مینویسد:

«تا چه اندازه تفاوت است بین حال آدم علیه السلام قبل از گناه و توبه که خداوند به او فرمود: (برای توست که در آن (جنت) گرسنه نشوی و عریان نشوی، و تو در آن تشنه نخواهی شد و (گرمای) آفتاب را نبینی» (سوره طه آیات ۱۱۹-۱۱۸)

و در وضعیت بعد از توبه قرآن عظیم الشان میفرماید: (پس از آن پروردگارش او را باز برگزیده نمود و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت کرد) (سوره طه آیه ۱۲۲)

توجه بفرماید: حالت اول آدم حالت خوردن و نوشیدن و لذت بردن بود، اما حالت دوم حالت برگزیدگی و هدایت است. و چه تفاوت است بین این دو منزلت. «همچنان از برخی از سلف نقل شده که داود علیه السلام پس از توبه بهتر از قبل آن بود. بناءً هرکس بطوری صادقانه و اخلاصمندانه توبه کند، و توبه اش توبه نصح باشد و از اعمال گناه بطور صادقانه دست بردارد، به طور یقین در زندگی و کارهایش برکت حاصل خواهد شد و هر کس توبه کند برای گناهی که قبل از توبه انجام داده است مؤاخذ نخواهد شد. و این از فضل گسترده الله سبحانه و تعالی است. بلکه حتی بزرگواری و کرم خداوند تا آنجاست که گناهان را (با توبه صادقانه) تبدیل به نیکی ها می کند:

الله سبحانه و تعالی پس از نام بردن گناهان بزرگ در سوره فرقان میفرماید: «مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند بدی های آنان را به نیکی ها مبدل می سازد و الله غفور و رحیم است) (سوره فرقان آیه 70).

نگاهی موجز به این سوره:

- 1 - آثار ویرانه ی بی باوران و ظالمان، عبرت هر اندیشمندی است و سرانجام هر متکبر نافرمانی چنین است.
- 2 - سبب نابودی و سرافکندگی اقوام پیشین و هر قومی دیگر نشان تکذیب پیامبران و پشت کردن از فرمان الهی است.
- 3 - مشرکانی که پس از دیدن عذاب الله متعال ایمان می آورند؛ آن ایمان به حال شان هیچ سودمند و فایده ای نمی رساند و کارشان بیهوده است.
- 4 - سنت همیشگی الله متعال بر این است که ایمان آوردن در واپسین لحظه های زندگی در لحضاتی که انسان از همه چیز نا امید و بریده میشود پذیرفته نمیشود. والله اعلم.

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

و من الله التوفيق

فهرست مطالب و موضوعات سوره غافر

غافر	وجه تسمیه	
1	تعداد آیات، کلمات، و حروف سوره غافر	
2	معانی نام سوره	
3	ارتباط سوره غافر با سوره قبلی	
4	سایر خصوصیات این سوره	
5	محتوای سوره	
6	فضیلت سوره غافر	
7	حفظ از دشمن	
8	توبه در پیری	
9	جدال احسن و جدال مذموم	
10	نمونه‌هایی از جدال نیکو	
11	عرش چیست؟	
12	تعداد حمل کنندگان عرش	
13	بزرگی عرش خداوند متعال چقدر است؟	
14	آیا کرسی همان عرش است؟	
15	خیانت چشم	
16	شرایط و زمان معجزه	
17	معجزات نه‌گانه‌ی حضرت موسی(ع) در قرآن	
18	1(و) 2 معجزه عصا و یدیبیضاء	
19	اول: عصای حضرت موسی(ع)	
20	دوهم: یدیبیضاء	
21	استفاده از این دو معجزه (عصا و ید بیضاء)	
22	معجزات پنج‌گانه‌ی حضرت موسی(ع)	
23	الف: طوفان	
24	ب: جرّاد	
25	ج: قمل	
26	د: ضفادع	
27	و: خون	
28	8 و 9 دو معجزه‌ی دیگر حضرت موسی(ع)	
29	از تاریخ بنی اسرائیل باید عبرت گرفت	
30	رؤیای فرعون	
31	گفتگوی موسی و هارون با فرعون	
32	فرعون و تمسخر کردن دعوت موسی(ع) و ادعای ربوبیت و الوهیت	
33	مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی(ع)	
34	پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی(ع)	
35	دعوت ساحران خبیر توسط فرعون	
36	مقابله ساحران فرعون و موسی در روز زینت	
37	ظهور حق و بطلان سحر ساحران	
38	ایمان آوردن ساحران	
39	فرعون و تهدید به کشتن ساحران	
40	عکس العمل ساحران به تهدید فرعون	

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی**
مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12
رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به
ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده
است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر
طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ
ابو السعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)
- 12 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).
- 13 - **تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:**
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671
هجری)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق).

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠-٧٣٦م) تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه و تفسیر سوره « غافر »

تتبع ونگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان
ومسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**